

## از دمکراسی، انضباط و وحدت سازمان

### تابه آخر پاسداری کنیم

#### ۱- چگونه می‌توانیم با یکدیگر به توافق برسیم

مدتهاست که این موضوع که چگونه باید در برخورد با این نامه ماعمل شود فکر مرا بخود مشغول داشته است. یک چیز اکنون برایم مسلم شده است: اینکه اگر ما با همین سیاستی که امروز می‌پذیریم از یکدیگر کاملاً جدا شده بودیم هرگز حرف‌عنائی را که در نامه‌های تونزه زده شده به یکدیگر نمی‌زدیم. ما قطعاً سیاست همکاری و اتحاد و نزدیکی و وحدت را پیش می‌بردیم و برای اینکه سیاستمان موثر شود قطعاً کلمه به کلمه حرف‌های خود را مسئولانه می‌سنجیدیم که مبادا بوی منشی افشاء و طرد بدهد. من بارها گفته‌ام و نوشته‌ام که سمت‌گیری و وحدت طلبانه الزامات و شرایطی دارد که اگر بآن پایبند نمایم در عمل روند‌های اتحاد و همکاری و وحدت طی نخواهد شد.

امروز نیز شمار فقا معتقدید که برای حفظ وحدت سازمان باید توافق مبنای کار قرار گیرد. اما برای اینکه توافق دوام یابد و با اعتماد به آن برخورد شود نیز بنظر من همان شرایط و الزاماتی که برای نزدیکی و اتحاد و وحدت در جنبش چپ ضروری است در اینجا هم ضروری است. با منشی افشاء و طرد نمی‌توان وحدت را با هیچ نیرو و هیچ جریانی پیش برد.

داشتن ارزیابی مثبت از ماهیت، مواضع و اهداف یکدیگر در حرکت مشترک نخستین شرط توافق است. من بعنوان یک کمونیست نمی‌توانم ماهیت شمار اشددموکرات، "آلو ده به روح خبیث دیکتاتور منشی"، "وابسته به مژمونیسیم و معلول ایرانی آن حزب توده"، "یا "بنیادگرا" (بخوان حزب الهی)، کودتاچی و کهنه اندیش و نیز ایضاً بریده از سوسیالیسم، طرفدار سرمایه‌داری، عامل بورژوازی، اپورتونیست و فیره بدنام و در همین حال طرفدار حفظ وحدت با جناح شما و نیروی توافق با شما برای حفظ سازمان باشم. من قبلاً هم گفته بودم که شما بشرطی می‌توانید به حفظ وحدت خود با سازمان امیدوار باشید که معتقد باشید گرایش‌های فکری موجود در سازمان در مجموع یک گرایش عام طبقاتی و احداست که سمت‌گیری‌ها و اهداف تاریخی - طبقاتی آن همسوست. فقا! اما امروز یک بار دیگر باید با درک قبلی از مفهوم حزب و مرزهای آن تصفیه حساب کنیم. درک تنگ‌نگرانه و بقایت سکتاریستی قبلی ما از

مخوم حزب و مرزهای آن قادر نبود طیف وسیع و بنظر من بسیار وسیع گرایشات چپ را در یک سازمان واحد حول اهداف طبقاتی و تاریخی واحد متحد کند. ما باید باور کنیم که تمام حقیقت مال من یا مال تو نیست. باید باور کنیم که فاصله اهداف و آرزوهای مجموع پیروان سوسیالیسم در جامعه مادر متایسه با فاصله آنها از پیروان سرمایه داری و یا آئین های غیر علمی، صداها و هزاران بار کمتر است. همه ما اگر امروز واقعا مخالف انشعاب و طرفدار حفظ وحدت سازمانمان باشیم برای اینکه نگذاریم این وحدت در سبیل بشکند و انشعاب تحقق یابد باید قبل از همه در فکر خود گرایشات فکری مختلف درون سازمان راه دو نیروی متضاد و ناهمساز منشعب نکنیم.

امروز اگر ما واقعا خواهان توافق و حفظ سازمان باشیم باید لزوماً به مشی جدا سازی نیروهای سازمان و متنفر کردن آنها از یکدیگر که تحت عناوین نوسازی و نو اندیشی و دیگر نام هایی گرفته می شود پایان دهیم. روی نظرات و پیشنهادهای مشخص بحث و قضاوت کنیم. باز هم تکرار می کنم بسیار زود و شتابزده است که گرایشات فکری موجود در سازمان که در ذهن بسیاری از ما بسیار شتابزده سر هم بندی شده و هر روز هم در حال نوسازی و یا تغییر است را هم امروز بزور جمع بندی و عنوان گذاری کنیم. من تردید ندارم که پرچم هایی که شتابزده بالا کشیده می شوند، علوفان شور و شوقی که در سرتماحت عنوان نو اندیشی و نوسازی برپا شده و پز آترا هر روز هزاران بار به رخ طرف دیگر می کشیم، روحیه ای که دائم خود خواهانه به دیگری طعنه می زند که تو مسکین چقدر بد بویی، با گذشت زمان پیچ و خم بسیار پشت سر خواهد گذاشت. هیچ چیز حاکی از آن نیست این قوئی که بتازگی از بطری "اسناد" (که بزهم ما مرز می کشید و حدود صریحاً مشخص ایدئولوژیک را تعیین می کرد) آزاد شده دیگر هیچگاه به سر جای خود باز گردد. آیا فکر نمی کنید شتاب ما برای انشاء و طرفداری تکرار همان هادت کمنه و پیوسیده گذشته، ناشی از ظهور مجدد همان سکتاریسم ریشه دار و حاصل رشد دوباره رهبری طلبی در قوالبی "نو" باشد؟ کدام نیاز واقعی جنبش مردم ما برای استقرار دموکراسی در ایران در مرحله کنونی گام هائی را از ما طلب می کند که سازمان ما بسوی انشقاق می کشاند؟

بار دیگر و صد بار دیگر هم تکرار می کنم که نخستین شرط شکل گیری روحیه توافق در سازمان ما، نخستین شرط رشد روحیه وحدت طلبانه در سازمان و در جنبش است که ما نیروی طرف مقابل و نیز نیروی سایر جریانهای چپ ایران را نیروی یک حزب فراگیر و وسیع طبقه کارگر ایران تلقی کنیم. نخستین شرط حرکت ما بسوی تخفیف و مهار بمران در سازمان تجهیز همه گرایشات متنوع درون سازمان به یک ارزیابی واقع بینانه از ماهیت این گرایشات است. ماهیتی که باعثتاد من انشاء و طرفداری ما ملان هیچ یک از آن گرایشات از صفوف سازمان را ایجاب نمی کند.

برای رسیدن به توافق باید واقع بین بود. باید ارزیابی کمی واقع بینانه ارزیابی های کیفی را تکمیل کند. توافق باید بر اساس کمیت های موجود صورت پذیرد. بزبان دیگر باید بر خور دموکراتیک و واقع

بینانه جایگزین زورگویی گردد. باید در کار سازمانی، در تقسیم کارها، در احاله مسئولیت ها و ماموریت ها، در هدایت امور در سازمان همه گرایشات موجود در سازمان خود را بدان اندازه سهمی که در سازمان دارند سهیم ببیند. نمی توان هم طرفدار توافق بود و هم زور گفت، زیاده طلبی پیشه کرد و هوس قبضه تمام مواضع را در سر داشت. روحیه سکتاریستی، تنگ نظری، فقدان و کمبود تربیت دموکراتیک در سازمان ما و از آن هم بدتر در جامعه ما منابع عمده ایست که در اقلیت قرار گرفتن و طغیان نکردن را برای ما بسیار بسیار دشوار کرده است. روحیه هژمونستی به ما اجازه نمی دهد پاسدار پایداری ائتلافی باشیم که طبعاً تمام مواضع ما در آن پذیرفته نمی شود. ما فقط حزبی را، جبهه ای را، دولتی را و حتی انقلابی را می پذیریم که در آن هژمونی ما برقرار شده باشد. روحیه هژمونستی که واقعاً یکی از کهنه ترین روحیات فرسوده حاکم بر جنبش و جامعه ماست، امروز نیز هنوز در سازمان ما واقع بینی را لگدمال می کند و ما را به آنجا می کشاند که باورمان شود دو راه بیشتر وجود ندارد: یا «باطل» باید هژمونی «حق» را بپذیرد و یا «حق» باید انطباق کند و سازمانی بسازد که هژمونی اش در آن برقرار باشد. فکری که تأمین هژمونی خود را در انقلاب، در دولت، در جبهه و در حزب اصل قرار می دهد و همه چیز را به آن مشروط می کند به «روح خبیث دیکتاتور منشی» آلوده است و از نو اندیشی که دموکراتیسم و واقع بینی دورکن اساسی آنهاست هنوز فرسنگ ها فاصله دارد. توافقی که بر اساس ارزیابی واقع بینانه از نیروی توافق کنندگان استوار نباشد یا صورت نخواهد گرفت و یا اگر صورت پذیرد مطلقاً با اعمال زور در هم شکسته خواهد شد. بالاخره توافق باید در خدمت گسترش پراتیک سیاسی و سازمانی، در خدمت تقویت نقش سازمان در جنبش باشد. سازمان یک نیروی مبارزاتی متشکل و زنده است. این روزها در دستگاه رهبری سازمان متأسفانه روحیاتی رو به رشد می رود که گوئی فعالیت سیاسی و سازمانی ما در پیکار علیه رژیم و در راه استقرار دموکراسی در کشور جزو مسائل کمتر مهم و یا غیر مهم و اینکه در فلان شهر و یا فلان کشور بین عده ای از مهاجرین چه اتفاق افتاده مهمترین مساله است. شما خوب می دانید که چگونه دوری ما از تأثیر گذاری مستقیم بر اوضاع کشور، تضعیف حضور ما در مبارزه عملاً موجود در کشور، بیگانگی و دوری ما از فعالیت عملی هم شکل گیری توافق و هم فهم ضرورت حفظ آنرا بسیار دشوار می کند. برای اینکه ما دست یکدیگر را نزنیم باید عس کنیم که بدین کار نیاز داریم. داشتن آرمان های مشترک البته مهم است. اما آرمان به تنهایی نمی تواند سازمانگر ارگانها باشد و یا آنها را زنده نگاه دارد. برای اینکه ارگانها زنده بمانند باید کار داشته باشند. یعنی باید در مبارزه عملی که در کشور جریان دارد نقش داشته باشند. توافقی که نتواند به تقویت پراتیک روزمره سازمان منجر شود و یا از آن هم بدتر، مایه تضعیف فعالیت عملی سازمان شود قطع نظر از نیت حسنه ای که ممکن است سازمانگر آن باشد توافقی بی نفوسه بمران زا و ناپایدار خواهد بود و خواهد شکست.

این بسیار مثبت است که فکر توافق در سازمان ها قوت می گیرد و امروز دیگر شعار "سازش" یا "توافق" مورد هجوم و حمله نیست. فکر مسئول فکری است که سیاست و خط مشی توافق را برای هدایت سازمان می پذیرد. و می پذیرد که گرایشات فکری در سازمان باید در فکر پذیرش مسئولیت مشترک در هدایت و پیشبرد امور سازمان باشند. برای اینکه این فکر به یک سیاست و خط مشی تبدیل شود که باید تبدیل شود اولاً باید توافق کنندگان هر یک دیگری را نیروی سازمان و جز و انکار ناپذیر آن بشناسد، ثانیاً بخواهد بر اساس واقع بینی و واقعیات آن سازمان دهد. نه بر اساس زور گوئی و همزبونی طلبی. ثالثاً باید این توافق در خدمت نیازهای مبارزه عملی و تقویت حضور سازمان در جنبش قرار گیرد.

#### ۲- درباره اینکه "انشعاب کار نادرستی است اما ممکن است بر ما تحمیل شود" چه می توان گفت؟

امروز در برابر مافدائیان خلق ایران این سوال قرار گرفته است. آیا ما قادریم در آینده نزدیک به چنان ساختار حزبی و مناسبات درون سازمانی که بتوان واقعا اثرادر حدایده آلهای ما "دموکراتیزه" نامید دست بیابیم؟

بنظر میرسد ساختن چنان الگوئی برای زندگی حزبی که حیات درونی آن واقعا دموکراتیزه و پراتیک اجتماعی آن واقعا یک پارچه باشد فعلاً حداقل در آینده نزدیک دست یافتنی نیست. رسیدن به آن سازمانی که در آن ضمن پذیرش حق موجودیت برداشت های مختلف از سوسیالیسم و از راه های رسیدن به آن اراده واحد سازمانی حکمفرما باشد، سازمانیکه حق بیان و حق رای را برای تمام اعضای خود بیگسان تامین می کند، دسترسی به سازمانی که در آن بولتن و کنگره نهادهای واقعی تامین حق بیان و حق رای باشند در چشم انداز نزدیک ظاهراً غیر قابل دست یابی است. بنظر می رسد برای دست یابی به این آماج راهی دورتر از آنچه قبلاً پیش بینی می شد فراروی ما قرار گرفته است.

تصریح می کنم که بهیچ وجه بر این نظر نیستم که نمی توان سازمانی داشت که حتی در همین شرایط اختناق ضمن پذیرش تنوع افکار سوسیالیستی، ضمن تامین حق بیان و حق رای برای تمام اعضای خود به وحدت اراده ای استوار مجمهور باشد، سازمانی که هدایت آن باتکای رای اکثریت (حتی یک رای) اعضای ارگانهای رهبری کننده آن، که همه انتخابی هستند، صورت می پذیرد. اما بر این اعتقادم که برای ساختن چنین سازمانی طبعاً می باید تربیت دموکراتیک نیروهای سازمان لزوماً اتفاقاً باید. آرزویم اینست که هر چه زودتر ما قادر گردیم سازمان خود را چنین برپا داریم.

امروز هدف مقدم چیست؟ آیا هدنی مقدم تر و مبرم از حفظ وحدت و موجودیت سازمان می تواند مطرح باشد؟ از نظر من خطر منزه اندیشی و دلخواه راجای واقعیت نشانیدن ما را تمدید می کند که چنانچه نتوانیم آن حزبییت مورد نظر خود را در سازمانمان مستقر کنیم حتی دست از مبارزه بخاطر

حفظ موجودیت سازمان هم بشوئیم .

فکر می کنم سطح رشد نیروهای سازمان مامدتهاست در حدی قرار گرفته است که حتی هر هوادار ساده آن نیز خیلی خوب درک می کند که چرا انشعاب ضربه مهلکی بر جنبش است .

اما روندهائی که گسترش می یابد، علیرغم مخالفت همه نیروهای سازمان با انشعاب مستمر آخطر آنرا تقویت کرده است . اکنون به اعتقاد بسیاری از رفقا احتمال وقوع انشعاب در سازمان طی روندهای آتی بهیچ وجه چنان نیست که با خوش خیالی چشم بر روندهای منفی فرو بندند . بسیاری از رفقا هم به این نتیجه رسیده اند که ممکن است انشعاب به آنها تممیل شود <sup>۱۹</sup> این نتیجه گیری خود باید همه را بیدار کند . چونکه با اعتقاد من کسی که این حرف را می زند در هر حال به این نتیجه رسیده است که بیرون از سازمان یا سازمان دیگری که دیگر این سازمان نیست ممکن است زمینه تحقق ایده آل های وی را بهتر از سازمان موجود فراهم سازد . این حرف زنگ خطری است که می گوید در سازمان ما نیروی شکل می گیرد که به این ارزیابی رسیده است که احتمال دارد سازمان دیگری تاسیس کند که آن سازمان بهتر از این سازمان بتواند آرزوهای وی برای ایران را محقق سازد . فکری که اگر اندک درایتی می بود درک می شد که تنها و تنها نقش بند تکرار یک تراژدی کمیک ارزان و مستعمل دیگر در تاریخ سازمان و جنبش است .

برای اینکه حساب های باطل از ذهن کسانی که فکر می کنند ممکن است انشعاب به آنها تممیل شود بیرون رود ، باید نه بروش متر کردن سازمان توسط کسانی که فراتر از نوک بینی خود رانمی بینند ، بلکه از طریق شناختن پی آمدهای واقعی انشعاب توسط کسانی که چشم دیدن واقعیت را دارند عمل شود . برخی از این واقعیت ها شناخته شده و تکرار آن ها نیز در اینجا علیرغم همه اهمیتی که دارد به ذهنی که فکر می کند انشعاب ممکن است به وی تممیل شود با دشواری بیشتر مدد خواهد کرد . اما اکثریت مطلق سازمان طور دیگری فکر می کند : اکثریت مطلق رفقای داند که وقوع انشعاب در سازمان ضربه سنگینی بر مبارزه علیه رژیم و در راه دموکراسی است . این استدلال که انشعاب در سازمان به تفرقه در صفوف نیروی چپ دامن می زند و از این رهگذار تجاع بیش از همه سود خواهد برد . این واقعیت که با وقوع انشعاب در سازمان باید فکر وحدت چپ ایران در یک سازمان واحد و فکر و تاثیر سیاسی نیروی چپ در تحولات کشور را حداقل برای یک دوره طولانی قطعاً به گور سپرد و دیگر استدلالاتی از این دست مورد تایید و تاکید اکثریت قریب به اتفاق نیروهای سازمان ماست .

ما از پلنوم ۳۶ به این سو هر روز با آگاهی و شناخت بیشتری از مخوم و ضرورت بسط دموکراسی در سازمان عمل کرده ایم . چهره اکثریت در جنبش ترقی خواه ایران در این سال ها کمتر یا بیشتر با هتاوین بولتن و کنگره شناخته شده است . از نگاه هر ناظر خارجی از میان تمام جوش و خروش هائی که در این سال ها از دل سازمان مامی جوشد و سوژه از همه برجسته تر می نماید : حفظ وحدت سازمان ضمن تلاش

در راه تامین حق بیان و حق رای برای هر عضو آن .

جریانهای کمونیستی ایران طی سالیان دراز، گرچه بلااستثنا همگی اصل سانترالیسم دموکراتیک را راهنمای عمل خود اعلام کرده اند، اما این اصل هملاً هیچگاه حق حضور را برای انتشار آزادانه نظر خود پیرامون نقطه نظرهای سازمان، انتقاد از رهبری، طرح پیشنهادهای راه حل، گرایشهای ایدئولوژیک و ارزیابیهای خود را در زمینه های مختلف نداشته است. ثانیاً موضوع حق فعالین برای تعیین دستگاه رهبری هیچگاه طی نیم قرن اخیر هملاً تامین نشده است .

سازمان ما در تلاش پیگیر خود برای نوسازی حیات حزبی خود و ساختن الگویی که بتواند در تجربه عملی به همه پیروان سوسیالیسم در ایران نشان دهد که رفع این ضعف بزرگ جنبش مانده تنها ضروری بلکه کاملاً امکان پذیر است تاکتیک بولتن - کنگره را بکار گرفت . در این تلاش اکثریت عظیم نیروهای کیفی سازمان مشارکت کردند . امید و آرزوی همه فدائیان این بود و هست که این تلاش، یعنی تامین مناسبات و انعقاد دموکراتیک در حیات حزبی هم الگویی شایسته ای برای سازمانگری جنبش سوسیالیستی؛ برای تامین پیش شرطها برای وحدت آن در یک سازمان واحد، پدید آورد و هم موفقیت سازمان در عرضه این الگو و پایدار ساختن حیات و وحدت آن در میان پیروان سوسیالیسم اتوریته ضرور را برای تشکیل همه آنان در یک تشکل واحد پدید آورد .

بیموده نبوده است که راهی را که ما برای حل یکی از دشوارترین مسایل جنبش چپ تجربه می کنیم این چنین با دقت از سوی همه نیروهای چپ کشور تحت نظر گرفته شده است . توجه کنیم که چگونه کوچکترین خبر مربوط به تحولات اوضاع در سازمان ما این چنین با سرعت و با دقت توسط همه کسانی که فکر چپ دارند مورد تجزیه و تحلیل و ارزیابی قرار می گیرد . بیموده نیست که تحولات سازمان در مرکز توجه همه فعالین چپ کشور قرار گرفته است .

همه شواهد حاکی از آنست که چنانچه ما موفق شویم از آن سوی کنگره سالم و یک پارچه و مصمم سر بر آریم باید مطمئن بود که جشن پیروزی دموکراسی در سازمان نه تنها مساله مناسبات ما با سایر نیروهای چپ به میزان وسیع حل می شود بلکه راه برای حل مسایل درون این سازمان ها بویژه مسایل حزب توده ایران نیز گشوده خواهد شد .

رسالت تاکتیک بولتن - کنگره که توسط سازمان ما آزموده می شود، قبل از همه دموکراتیزه کردن حیات سازمانی است . شکست این تاکتیک سنگین ترین شکست همه تلاشها در راه گسترش دموکراسی در حیات حزبی در طول تاریخ جنبش ماست . شکستن سازمان خلفن ترین نوع زنده شکست جنبش ما برای دموکراتیزاسیون حیات سازمانی است . اگر سازمان سالم نماند، از هم اکنون خوب پیداست که چه کسانی و از کدام زاویه ما را انگشت نما می کنند که بفرمائید این هم نتیجه "نوسازی" ، شکست سازمان در دفاع از موجودیت خود در جریان بیکاراش در راه دموکراسی پیروزی بزرگ سازمانها و

افکاری است که به وضع گذشته عادت کرده اند و با هر نوع تحولی برای "نوسازی" در مناسبات حزبی با دیده شک و تردید برخورد می کنند. شکست سازمان موفقیت محافل بکلی غیر مسئولی است که به استبداد و هژمونیسیم خو گرفته اند و طی سالهای اخیر از درون و بیرون سازمان ما و بخصوص کمیته مرکزی آن رأیهای سنگین ترین کین خواهی خود قرار داده اند.

بین انشعاب در سازمان در مطلع حاضر با انشعابات سابق تفاوت های همیقا کیفی چشم می خورد. عمده ترین تفاوت ها آنست که در گذشته مساله دموکراسی و دموکراتیزه کردن حیات حزبی در مرکز تلاش ها در سازمان ما قرار نداشت. حال آنکه عمده ترین و بفرنج ترین مساله ای که امروز در مقابل سازمان ماست آنست که چگونه می توان ضمن پذیرش تنوع و وسیع افکار سوسیالیستی در سازمان و مبارزه دموکراتیک این افکار برای تعیین سمت حرکت سازمان در راستائی که خود صحیح می پندارند، وحدت و یک پارچگی سازمان نیز استوار و پولادین بماند و تنوع افکار سوسیالیستی مثل سابق به تنوع سازمان های سوسیالیستی قرائت وید.

در سازمانی که همه یکسان فکر می کنند دموکراسی اساساً موضوعیت خود را از دست می دهد. دموکراسی یعنی حق بیان و حق رای، و در سازمانی که فقط یک بیان و یک رای وجود دارد ادعای دموکراسی صرف پوچ است. این "اختلاف نظر"هاست که مساله دموکراسی حزبی را هم مطرح و هم ضروری می سازد. کسی که فکر می کند ممکن است انشعاب به وی تحمیل شود کسی است که نقطه تاب تحمل همفکران خود را دارد، کسی است که مخالف فکری را با انگ هژمونیسیم، یا بانگ آوانتوریسیم یا بانگ دگماتیسیم و اگر نقد یا اختراع انگ توده ایسم میراند تا خود در "فضای باز سیاسی"، فضائی که در آن هیچ مخالفی در پرواز نیست و هیچ کس "مزا صحت" ایجاد نمی کند با سودگی جولان دهد. کسی که فکر می کند انشعاب ممکن است به او تحمیل شود کسی است که در آرزوی ساختن یک سازمان یک دست و یک رنگ است و انشعاب سر راست ترین راه برای رسیدن به آرزوست.

اما انشعاب به محض وقوع به مجرد اینکه نیروی انشعابی موفق شد خود را بطور کامل از "شر" افکار خلاص کند (و من فکر می کنم از همان فردای انشعاب) چهره دروغین خود را آشکار می کند. روند انشعاب خود دالما این توهم را تقویت می کند که همه منتصبین در عمده ترین مسایل همفکرند و در مقابل بقیه قرار دارند. اما از همان زمانیکه انشعاب به پایان میرسد پرده های دروغی که درگیری های درون گروهی ایجاد کرده بود بالا می رود و بار دیگر از "کار جمعی" (که بقول رفیق بیژن نخستین شرط موجودیت هر سازمان سیاسی است) جبراً اختلاف نظر زائیده می شود. اختلاف نظر هائی که نه در این یای آن موضوع جنبی و حاشیه ای، بلکه پیرامون مسایل حاد و بسیار جدی جنبش شکل می گیرند. انشعاب تکرار فاجعه است. فاجعه ای که هر بار که تکرار می شود آن را تلخ تر و مضمک تر می کند.

کدام آدم ساده باور می کند چنانچه سازمان ما صد تکه هم شود باز ممکن است در یکی از آنها محض

نمونه یک جریان و فقط یک جریان فکری پدید آید؟

بر خلاف آنچه قرن‌هاست به خورد ما داده می‌شود تاریخ نشان داده‌است تنوع افکار سوسیالیستی قبل از آنکه بازتاب نفوذ گرایش‌های طبقاتی خصم در صفوف طبقه کارگر باشد، اولاً تنوع و بیحدگی راء‌حل‌های واقعی برای مسایل اجتماعی، ثانیاً تنوع و وسیع‌تمایلاتی که مشخصاً متعلق به یک طبقه است، ثالثاً ناهمگونی درجه رشد اقتصادی - اجتماعی و فرهنگی و بالاخره از نفاوت در شرایط و مسیرهای مختلف رشد تاریخی جنبش‌ها، جریان‌ها و محافل سیاسی و اجتماعی مختلف که روند جنبش سراسری آنها را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد ناشی می‌شود. این فکر بچه‌گانه‌ایست که هر مبارزه نظری لزوماً یک مبارزه طبقاتی است.

بر خلاف سابق من فکر می‌کنم هالیترین شکل تشکیل طبقاتی، مناسبترین و نیرومندترین موقعیت برای ما موقعیتی است که در آن وسیع‌ترین طیف افکار چپ سوسیالیستی، طینی که وسیع‌ترین پایگاه اجتماعی را در ایران در میان توده مردم بنا می‌کند حول اراده و رهبری سازمانی، سیاسی و اجتماعی واحد متشکل شده باشد. این افتخار ما نیست که بگوئیم مافدائیان اصلاً با هم اختلافی نداریم، این یک دروغ بزرگ و شکر دکنه‌ای برای دهن دموکراسی، که امروز در حزب ما، فردا در جامعه ما انعام می‌گیرد، است. افتخار ما اینست که بگوئیم و نشان دهیم سازمانی داریم که وسیع‌ترین انگار و تمایلات چپ و سوسیالیستی را حول رهبری واحد سیاسی و سازمانی گردآورده است و این نخواستند مگر با تامین و حراست از دموکراسی درون سازمانی و در راس آن تامین حق بیان و حق رای.

سابقاً منشعبین قبل از انشعاب طی اعلامیه‌ها و قطع‌نامه‌های خود که می‌گوشتند آنها را در تشکیلات توزیع کنند با شمارش معکوس از حدت و اوج گیری بحران در سازمان خبر می‌دادند. آنها در اعلامیه بعدی با اشاره به این یا آن اتفاقی که افتاده بود اعلام می‌کردند "بحران باز هم حادث شد"، آنها سرانجام می‌نوشتند که بحران آنقدر حادث شد که دیگر انشعاب به ما تحمیل شد. اما پس از انشعاب تا مدتی در باره وجود بحران سکوت می‌کنند. اما تاکنون مطابق تمام تجارب پس از چندی دوباره در این جریان‌ها صحبت از بحران و عدت روز افزون آن به میان می‌آید و سرانجام آنقدر به اوج می‌رسد که دوباره گروه‌های پاشاند. جالب اینجاست که تاکنون همه کسانی که از سازمان انشعاب کرده‌اند و یا انشعاب به آنان تحمیل شده است مدتی پس از انشعاب بازبان بی‌زبانی و یا صریحاً گفته‌اند که "انشعاب زودرس بود"، "اهتراف کوتاهی که تمام بار سنگینی فم و در دو گناه بزرگ نیروی انشعابی را در جثه کوچک خود حمل می‌کند".

متأسفانه امروز نیز در سازمان ما رفتائی باز تکرار می‌کنند که ممکن است انشعاب به آنها تحمیل شود. باین رفقا باید گفت "تحمیل انشعاب" در حال حاضر ترجمان دیپلماتیک قبول شکست در پیکار بخاطر دموکراسی است. و نه تنها قبول شکست بلکه از آنهم بیشتر، دست کشیدن از پیکار بخاطر تحقق و



گسترش آن در حیات سازمانی است. قبول انشعاب قبول تداوم لایتناهی بحران‌های گذشته و خریدکننده در مناسبات درون سازمانی است.

در حال حاضر برخی رفقا موکداً تأکید می‌کنند که تا به آخر با انشعاب مخالفت خواهند کرد، آنها ساهت‌ها در این زمینه که چرا انشعاب کار اشتباهی است و درباره اینکه آگاهند که با انشعاب به هیچ‌یک از هدف‌های خود نخواهند رسید صمبت می‌کنند. اما در عمل قدم به قدم که پیش می‌روند در واقعیت زندگی هر روز بیشتر انشعاب را بر خود تحمیل می‌کنند.

من قبلاً مکرر تأکید کرده‌ام که تلاش برای اثبات دو ایدئولوژی یادبرنامه تلاشی است نگران‌کننده و فوق‌العاده خطرناک. آخر این تلاش‌ها فقط می‌تواند انشعاب و ضرورت آنرا توجیه کند. اکنون نیز برخی رفقا گرچه همچنان تأکید می‌کنند با انشعاب تا به آخر مخالفند اما تا آنجا پیش‌رفته‌اند که می‌گویند در وضع فعلی احتمالاً یگانه راه جلوگیری از انشعاب، جدا کردن تشکیلات و رهبری خود از دیگران است. این افکار صادقانه است. اما باید مطمئن بود که جدا کردن تشکیلات پی‌آمد گریز ناپذیر شاهه تفکری است که اختلاف فکری را تا حد دو گرایش ایدئولوژیک متضاد که نفرت از مخالف فکری را حمل می‌کند بسط می‌دهد. جدا کردن تشکیلات نشانه موفقیت در شاهه دادن نفرت و بیگانگی از افکار کسانی است که آنها نیز در راستای همان ایده‌آل‌های سیاسی و اجتماعی پی‌کار می‌کنند. بدین لحاظ جدا کردن تشکیلات نه تنها به وحدت تشکیلات کمک نمی‌کند، بلکه اگر بخواهیم با چشم باز به صحنه نگاه کنیم عملاً وسیله‌ایست برای رودرروئی نیرومندتر (متشکل‌تر) با جریانی که آن را پوشیده، ارتجایی، بنیادگرا، بوروکرات، هژمونیکست، دکماتیست، توده‌ایست، کهنه و فیر ه تشخیص می‌دهند. و در اینجا باز هم بر می‌گردم به همان سخن نخست: نخستین شرط حفظ وحدت صفوف سازمان آنست که از دامنه و جهات اختلاف نظرهای درون دستگاه رهبری سازمان یک ارزیابی واقع‌بینانه داشته باشیم، ارزیابی که گویای مرسوم و همساز کلی راستاهای عمومی آماج‌ها و ایده‌آل‌هایست که جریانهای گوناگون در سازمان حمل می‌کنند.

در هر حال شعار "اما هرگز انشعاب نخواهیم کرد، فقط بر نامه و اساسنامه و رهبری و تشکیلات جداگانه‌ای برای خود خواهیم ساخت" بیشتر به شوخی شبیه است تا به یک راه حل جدی برای حل مسایل موجود.

رفقای عزیز

در لحظه لحظه این بحث مفصلی که درباره این گفته که "ما با انشعاب مخالفیم اما ممکن است به ما تحمیل شود" داشتم طبعاً دائماً فکر خواننده به دنبال این سوال می‌گشت که آیا تو فکر نمی‌کنی که ممکن است وضعی برای کسی پیش بیاید که مجبور به انشعاب شود؟ به زبان دیگر آیا ممکن نیست

تصمیمات ارگانهای رهبری انشعاب یا استعفار ایه کسی تحمیل کند؟

من سابقاً نظر دیگری داشتم، فکر می‌کردم که قوم انشعاب صرفاً به اراده کسانی بستگی دارد که انشعاب می‌کنند، باید تصمیم گرفت تا انشعاب عملی شود. بنا بر این "تحمیل شدن" انشعاب به کسی بی‌معنی است. همواره می‌توان ماند و انشعاب نکرد و باید چنین کرد.

اما امروز چنین نظری ندارم، البته امروز تجربه تاریخی گذشته در جهان و نیز در ایران اثبات می‌کند که این تفرقه‌ها و انشعاب‌ها در صفوف جنبش‌چپ در ایران، در سایر کشورها یا در هر صه بین المللی همواره اجتناب پذیر بوده‌اند و برخورد مژمون‌نیستی دو طرف که در اغلب موارد یکی شدیدتر بوده است این انشعابات و تقابل‌ها را ایجاد کرده است. انشعاب البته ضربه سنگینی بر جنبش است اما محکن است رهبری این یا آن حزب جهت تثبیت رهبری خود، جهت راحت شدن از شر مخالفان درونی خود دست به اخلال‌های دسته جمعی و اگر قدرت حاکم بود، سرکوب و ارفاب آنان بزند. یا رهبری حزب پس از تثبیت قدرت خود نهادهای دموکراتیک انتخاب کننده خود را منحل یا هملابی خاصیت کند و نگذارد حزب در مورد او تضاد کند. من امروز بیش از پیش معتقد می‌شوم که در حزبی که واقعا و در عمل حق بیان و حق رای پذیرفته نمی‌شود انشعاب نه یک بار بلکه چندین بار ممکن است بر گروه گروه اعضای حزب تحمیل شود. اما ذره‌ای هم اعتقاد ندارم در جنبش‌چپ تاریخی شکل گرفته‌ای که در آن حق بیان و حق رای نهادی شده است انشعاب به دلیل تصمیمات رهبری ممکن است به بخشی از فعالین چپ در آن سازمان تحمیل شود. در جنبشی که از فقدان دموکراسی درونی رنج نمی‌برد با تمام وجود باید گفت انشعاب ضد دموکراتیک‌ترین راه حل‌هاست اما سخن کسی را که می‌گوید با انشعاب مخالف است اما ممکن است به وی تحمیل شود را اینطور باید ترجمه کرد: اگر دموکراسی در سازمان محترم شمرده شود و هر رفیقی اطمینان یابد به اتکال این دموکراسی قادر است نظر و اراده خود را به سهم خود در هدایت سازمان مداخله دهد آنگاه او دست به انشعاب نخواهد زد.

حال ببینیم آیا در سازمان ما وضعی وجود دارد یا ممکن است بوجود بیاید که انشعاب به کسی تحمیل شود؟

زمانی که در باره ضرورت پذیرش و تحقق حق بیان و تنوع افکار سوسیالیستی در سازمان و اظهار نظر آزادانه تمام اعضاء از کمیته مرکزی تا تمام سطوح سازمانی در کمیته مرکزی اتفاق نظر وجود دارد و این حق بیش از ۲ سال است رسماً تحقق یافته است، زمانیکه در کمیته مرکزی و در سراسر تشکیلات در باره ضرورت برگزاری کنگره و تأمین اراده سازمان نه تنها وحدت نظر وجود دارد، بلکه ۳ سال است تلاشی پیگیر برای فراخواندن آن انجام گرفته است و هم اکنون تمام شرایط برای برگزاری آن فراهم آمده است سخن گفتن از تحمیل انشعاب هر کسی یا جریانی نه بدلیل عدم امکان طرح و دفاع از پیشنهادها و راه حل‌ها، نه بدلیل نوعدی از وجود دموکراسی در سازمان و حل و فصل مسائل سازمان به شیوه دموکراتیک، درست بر عکس تصمیم به انشعاب در چنین شرایطی صرفاً می‌تواند به دلیل نفوذ

«روح خبیث دیکتاتور منشی» و آشتی ناپذیری با پرنسپ‌های دموکراتیک، به دلیل همکاری هژمونیک و برتری جوئی، بدلیل همکاری اشکال افراطی سکتاریسم و خودمحوری اتخاذ شود. تصمیمی که البته به اعتقاد من همکاری در شرایطی بسیار نامساعد از جمله مهاجرت، شکست، اختناق و سرکوب نیز در اتخاذ آن نقش و تاثیر تعیین‌یافته می‌کند.

در باره توجهات ایدئولوژیک برای دست زدن به انشعاب قبلاً مفصلاً صحبت کرده‌ام. اما لازم است مجدداً یادآور شوم اینکه گفته شود اختلافات ایدئولوژیک باعث تکمیل انشعاب بر ما می‌شود حرف پوچی است. اولاً به این دلیل عینی که من مطمئنم انشعابیون اکثرشان باز هم، مثل اعضای گروه‌های کشتگر و راه کارگر و حیدر و فیره، نیروهای حزب طبقه کارگر ایران، نیروهای پیرو سوسیالیسم در کشور ما محسوب می‌شوند و در چارچوب جنبش کمونیست‌های ایران عمل خواهند کرد. ثانیاً به این دلیل ذهنی که بعد اختلاف نظرهای ایدئولوژیک در سازمان همچنان وقوع انشعاب در سازمان رانه توجه و نه ضروری می‌سازد. درست برعکس، بطور مشخص در وضعیت فعلی سازمان ما، سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) دموکراسی درون سازمانی با تحقق حق بیان و حق رای عملاً تأمین شده است. فقط نقطه انشعاب ممکن است به کسانی تکمیل شود که خود را با دموکراسی درون حزبی همیقا بیگانه می‌یابند و کسانی که روحیه هژمونیک آنان را از تسلیم به کنگره و تبعیث اقلیت از اکثریت محروم کرده است. تکمیل انشعاب به سازمان مادر مختصات کنونی آن صرفاً می‌تواند از نفوذ «روح خبیث دیکتاتور منشی» و «سلطه هژمونیک» در میان منشعبین ناشی شده باشد.

### ۳- در باره اتهام «کودتای بالا و سرکوب در پائین» چه می‌توان گفت؟

برخی رفا نوشته‌اند و گفته‌اند «کودتای بالا و سرکوب در پائین» صورت گرفته و این طبعاً همه‌ترین تهدید برای وحدت سازمان است. چنین فکری وجود دارد که «کودتای بالا و سرکوب در پائین» طبعاً می‌تواند در بالا و پائین انشعاب را به سرکوب شدن تکمیل کند. ببینیم این ادعاها تا چه میزان صحیح است.

وقتی من این عنوان را خواندم قبل از همه این سوال بزرگ برایم مطرح شد که آیا واقعاً می‌توان باور کرد که این عنوان از سر اعتقاد نوشته شده است؟ آیا حفظ وحدت و جلوگیری از تکمیل انشعاب بر آن، یا این اعتقاد که کسانی که برای حفظ وحدت با آنها تلاش می‌کنی عده‌ای «کودتای و سرکوبگر» اند که تا چه میزان می‌توانند سازگار باشد؟ صریح بگویم با «کودتای و سرکوبگر» فقط و فقط باید مقابله به مثل کرد. نمی‌توان مقابله به مثل نکرد. با کودتای و سرکوبگر نمی‌توان «وحدت» کرد، باید «جنگ» کرد.

ثانیاً این کدام چشمان واقع‌بینی و نواندیشی است که گسترش رند دموکراتیزاسیون در سازمان و

اجرای تاکتیک بولتن - کنگره را با یک نیش قلم تاکتیک "کودتا و سرکوب" می بیند؟ واقع بینی و نو اندیشی پیشکش همه ما، انصاف ما کجاست؟ انصاف هم پیشکش، چشمان ما کجاست؟

وقتی این اعدا را خواندم احساس خاصی بمن دست داد. احساس اینکه این کلام نه بر اساس اعتقاد بلکه بیشتر از سر فیض نوشته شده است. این کلام را بر استی باید بیشتر بحساب حصیت های ناشی از تنش های درون سازمانی و نیز ناشی از هدم احساس مسئولیت کافی در کاربرد کلمات نوشت. من سال ها با رفقا مجید، بومن، امیر، محمد، عبدالله و فردوس زندگی کرده ام، آنها هر خود را در راه مبارزه علیه کودتا و سرکوب سر کرده اند، نمی توان باور نداشت که آنها برای حفظ وحدت سازمان اهمیت کمی قائل اند. آنها واقعاً نمی خواهند نیروی انشعاب باشند. آنها نیز می خواهند در افتخار حفظ وحدت سازمان در دشوارترین شرایطی که بر آن تحمیل شده است شریک باشند. این یک واقعیت آشکار است. هم از این روست که آنها نمی توانند به هناوینی که بکار برده اند معتقد باشند. وحدت با "کودتاچیان و سرکوبگران" برای عاشقان دموکراسی و سوسیالیسم هیچ جای افتخار ندارد. یقین دارم که چنانچه دامنه هلنیست و آشکار گوئی باز هم بیشتر بسطیابد و آنچه مادر باره ممدیگر گفته ایم و می گوئیم در برابر تضاد رژیم و یا در معرض تضاد دشمنان طبقاتی ما قرار گیرد آنگاه مانه از کلمات "کودتا و سرکوب" بلکه بسیار مسؤلانه تر و قطعاً با زبان دیگری که با واقعیت و با ماهیت واقعی گرایشات و تصمیمات ما بسیار نزدیک تر است صحبت خواهیم کرد (اساساً به همین دلیل بوده است که از همان ابتدا انتشار هلنی بولتن صحیح بوده است).

اما متأسفانه هلیر قم اینکه این ارزیابی از عملکرد کمیته مرکزی که به علت ناهنجاری شرایطی بر اساس اعتقاد اعلام شده است، از آنجا که در ذهن نیروها تصورات و پیش داوری های نادرست را رقم میزند باید در باره آن توضیحات کافی ارائه داد.

#### اولاد باره سرکوب در پائین:

بنظر نمی رسد در این زمینه توضیحات زیاد ضرور باشد. چرا که در همه جا همه اعضای سازمان هستند و می بینند که از سال های سال قبل از این تا همین لحظه هیچ یک از ارگانهای قانونی سازمان هیچ تصمیمی که به هر تعبیری بوی سرکوب از آن بر خیزد اتخاذ نکرده اند. خود در نقاشی هم که چنین اتهامی را ادامه کرده اند نه فاکتی برای اثبات آن دارند و نه خود چنین دیدی دارند. نه فقط اعضای سازمان، بلکه تمام جریانهای که تحولات سازمان را زیر نظر دارند می بینند که در سازمان ما ارگانهای رهبری نه روند سرکوب، بلکه پیگیریانه روند دموکراتیزه کردن سازمان را پی گرفته اند. به عکس العملی پراکنده ای که در اینجا و آنجا در سازمان بزرگی چون تشکیلات ما ممکن است رخ دهد کاری ندارم. اما گرایش کمیته مرکزی و تمام ارگانهای آن طی دوره های اخیر واقعاً نمی تواند در راستای دیگری جز در جهت بسط دموکراسی در سازمان ارزیابی شود. صادقانه بگویم انضباط و تعهد سازمانی البته تا حد

زیادی به هلت شرایط بحرانی نادیده گرفته شده است. تمام رفقا در هر کدام از واحدهای سازمانی که فعال بوده اند مستمر آشاها این پدیده بوده اند که در برابر لغو تصمیمات جمعی، عدم اجرای وظایف تعهد شده، در برابر بی انضباطی های آشکار و در برابر اقدامات و برخوردهای نارفقانه به بهانه وجود بحران کوچکترین عکس العملی نشان داده نشده، تا چه رسد به تصمیم به سرکوب فعالین ارگانهای مادون. البته ممکن است بخصوص در خارج کشور، از سوی مسئولین برخی واحدها یا گروهی از رفقا هلیر قم نظر ارگانهای رهبری سازمان و حتی در مقابله با آن در این میان مورد برخوردهای حذف کننده، طرد کننده و انتقام جویانه صورت گرفته باشد اما بسیار ناچواتر دانه است که این شیوه برخورد را به تمام سازمان گسترش دهیم و بویژه آتر اگر ایش غالب در رهبری سازمان بنامیم.

### ثانیاد باره کودتا در بالا

آیا واقعا این ادعا ذره های از حقیقت را بازتاب می دهد؟ رفقای که چنین اصطلاحی را بکار برده اند قطعاً خوب می دانند که در کمیته مرکزی تلاش وسیعی صورت گرفته که علیه تصمیمات پلنوم های مهر ۶۶ و شهریور ۶۷ پلنوم اسفند تصمیمی اتخاذ نشود، و این تلاش ها خوشبختانه با موفقیت همراه شد. ارزیابی من اینست که پلنوم های مهر ۶۶ و شهریور ۶۷ از موفقترین و مثبت ترین پلنوم های کمیته مرکزی بوده است. پلنوم هائی که هلیر قم وجود اختلاف نظرها و بحث های بسیار حاد سرانجام این احساس مسئولیت در برابر سرنوشت سازمان و حفظ وحدت آن بود که پیروز شد. در این پلنوم نضائین نبود که بخاطر حفظ وحدت سازمان هیچ تصمیمی اتخاذ نشود. روح حاکم بر پلنوم شجاعانه میخواست که سازمان را به پیش راند. این پلنوم ها تصمیمات بسیار مهمی، تصمیماتی که برای سازمان مطلقاً جنبه حیاتی داشته اند اتخاذ کرده است. من فکر نمی کنم کاری از این بزرگتر که کمیته مرکزی پیرامون طراحی کنگره به توافق و اتفاق آرا برسد طی سالهای اخیر و طی تمام پلنوم های سازمان انجام گرفته باشد. رفقای که امروز عنوان 'کودتا در بالا' را بکار برده اند خوب بیاد می آورند و آگاهند که برای طراحی کنگره چه زحمات بزرگی کشیده اند. و چگونه تا مدتها، بلکه سالها، خود را پرچمدار فعال مبارزه در راه کنگره دانسته اند. راست اینست که سایر اعضای دستگاه رهبری نیز هر یک در حد خود در راه طراحی و تدارک کنگره فعال بوده اند. من بارها و بارها به همه رفقای رهبری تذکر داده ام که این صحیح نیست که ما عده ای را در کمیته مرکزی مدافع کنگره و عده ای دیگر را مخالف آن قلمداد کنیم. همه مادر طراحی و تدارک کنگره نقش داشته ایم.

در اینجای می خواهم بار دیگر همه رفقای رهبری را خطاب قرار دهم :

رفقای عزیز! شما خوب می دانید که ما در روزهای پلنوم ۶۶ و ۶۷ چگونه جنگیدیم و گریستیم و خندیدیم و سرانجام یکدیگر را در آغوش گرفتیم و جشن گرفتیم که کنگره را دیگر از آن سازمان ساخته ایم. شما خوب می دانید که هزت و اهمیت کنگره های که طراحی کرده ایم فقط در این نبوده است

که یکی از عمده ترین ضعف ها و نیاز های جنبش ما را مرتفع می کند، بلکه از این زاویه نیز بوده است که ما هیچ الگرناتیو دیگری جز آن کنگره ای که طراحی کرده ایم نداشته ایم. شما خوب می دانید که تا همین امروز هم هنوز کار جامعی که طرح دیگری را برای طراحی و برگزاری نخستین کنگره سازمان ارائه دهم وجود ندارد. بزبان دیگر ما همه باور داشته ایم و داریم که اگر کنگره به شیوه ای که ما طراحی کرده ایم برگزار نشود، هیچ جمع صلاحیت دار دیگری، در چارچوبی خارج از چارچوب معمولی پذیرفته شده در پلنوم های ۶۶ و ۷۶، وجود ندارد که بتواند اراده مجموعه نیروهای سازمان را بهتر از این که هست نمایندگی کند.

تصور نمی رود در روزهای پلنوم های ۶۶ و ۷۶ چنانچه کسی آگاه یا ناآگاه علیه توافقات پلنوم های فوق بر می خاست و رو در روی کنگره می ایستاد و یاد هر عمل می کوشید راه دیگری را بر سازمان تحمیل کنید، هناوینی نرم تر از "کودتاجی و سرکوبگر" را نصیب خود می کرد.

ما اصطلاحاتی چون کودتا و سرکوب و توطئه و از این قبیل را برای کسانی که آنها را دشمن می داریم بکار می بریم، اما با اینحال بویژه در این شرایط مشخص من نمی توانم از تندترین تضادها در باره کسانی که علیه کنگره بر می خیزند چشم پوشی کنم. چون امروز نه فقط سرنوشت سازمان ما، بلکه سرنوشت جنبش چپ ایران با موفقیت ما در برگزاری کنگره تا حد بسیار زیادی مربوط شده است. بنظر من طبیعی می رسد رفتاری که اینطور تند و خشم آگین با اصطلاحاتی چون "کودتاجی و سرکوبگر" علیه دیگر رفقای خود داوری کرده اند چنین احساسی را نسبت به کسانی داشته باشند که علیه تصمیمات پلنوم های ۶۶ و ۷۶، علیه برگزاری نخستین کنگره سازمان اقدام می کنند و راست اینست که کسانی که "به کودتا در بالا" متهم شده اند همه ما خوب میدانیم که با پیگیری و جسارت از اجرای تصمیمات پلنوم های ۶۶ و ۷۶ دفاع کرده اند و فکری که این دفاع را به "کودتا در بالا" تشبیه کرده است متأسفانه امروز دست کم از اصرار سابق خود برای فرا خواندن هاجل کنگره دست برداشته و دست بالا با سخت ترین و ناهنجارترین کلمات همان تصمیمات پلنوم های مذکور را آماج دشنام های بی پایان قرار داده است.

اگر رای قاطع به اجرای تصمیمات پلنوم های ۶۶ و ۷۶، پلنوم هائی که بدرستی توسط معتز ضریح به پلنوم اسفند ۷۶ نیز مظهر واقع بینی و مثبت ارزیابی شده و می شود، "کودتا در بالا" تلقی شود، اگر پایبندی خدشه ناپذیر به توافق هائی که در پلنوم های مذکور انجام گرفته است کو دستاست، پس بر عدم پایبندی به تصمیمات و لگد مال کردن توافقات مذکور در باره کنگره و بررها کردن راه تدارک کنگره چه نام باید نهاده شود؟ من واژه کودتا را بکار نمی برم اما بسیاری از رفقا از کسانی که از کودتا در بالا صحبت می کنند می پرسند آیا جلوگیری از اجرای توافقات ۶۶ و ۷۶ در باره کنگره و جلوگیری از ادامه راه تا دنگره، از طریق اعمال زور و تهدید به انشعاب در مقایسه با تلاش در راه اجرای این توافقات و

برگزاری کنگره به "کودتا در بالا" بیشتر شبیه نیست؟

اما ظاهراً بنظر می‌رسد که منظور از اینکه در بالا کودتا شده است این نبوده و نیست که کمیته مرکزی تصمیمات و توافقات پلنوم های قبل در باره کنگره را ابرام کرده است .  
ظاهراً نتیجه رای گیری از اعضای پلنوم برای انتخاب ترکیب هیات سیاسی "کودتا در بالا" نامیده شده است .

عضویت در هیات سیاسی، هیات دبیران و یا عنوان دبیر اول مسئولیت هائیکست که هم همیشه در سازمان ما و هم در هموم احزاب همومآبارای اعضای کمیته مرکزی برگزیده می‌شوند، در سازمان ما تاکنون بجز شمارش نتایج آرا، مخفی و کتبی اعضای پلنوم هیچ چیز دیگری در تعیین ترکیب ارگانهای جاری رهبری نقشی نداشته و نمی‌توانست داشته باشد، اینکه رای هر رقیب رای دهنده (درست مثل هر شمر و ندرای دهنده در انتخابات همومی) تا چه میزان مصالح سازمان را مدنظر قرار می‌دهد؟ اینکه آیا مجموعه پارامترها و عوامل را در نظر می‌گیرد و یا مثلاً صرفاً بر اساس آرزوهای خود رای خود را به صندوق می‌اندازد البته مسأله ایست قابل بحث و نیز آموزنده، اینکه چون من مصالح سازمان و جنبش را بهتر از تو تشخیص می‌دهم و تو باید یا اصلاً رای ندهی و یا اگر رای می‌دهی باید حتماً به من رای بدهی بر خور دی است فیر دموکراتیک، سر کو بگرانه و فیر قابل قبول .

ما آرزوی کنگره داریم، این بدان معناست که ما آرزو داریم متکی به رای کسانی باشیم که نماینده و کیل سراسر سازمان باشند، حال اگر قرار باشد چنانچه اکثریت نمایندگان کنگره به من برای عضویت در کمیته مرکزی رای دادند آنگاه آن کنگره را "مظهر دموکراسی" بنامم و اگر رای نداد آن کنگره را "کودتا در بالا" بنامم، این بنظر چیزی نیست جز بیگانگی کامل با ابتدائی ترین اصول دموکراسی .

در اینجا باز هم تاکید می‌کنم لفظ کودتا به اعتقاد و بنا بر ارزیابی های من از سر فیض و بدون احساس مسئولیت انتخاب شده است و فعلاً در مناسبات هادی از آن استفاده نمی‌شود اما خوب طبعاً می‌توان فکر کرد که چنانچه احترام به رای کسانی که همیشه همانها موظفند و باید اعضای هیات سیاسی یا هیات دبیران و دبیر اول را انتخاب کنند، کودتا نام داشته باشد نمی‌دانم جلوگیری از رای دادن آزادانه از موضع تهدید به انشعاب و یا تعطیل هر نوع فعالیت سازمان و سایر اقدامات مشابه چگونه می‌تواند نشانه پایبندی صادقانه به دموکراسی و در راس آن نشانه پایبندی به "حق رای" باشد؟ اگر احترام به رای رفقای که در کمیته مرکزی من، تو یا او را به این یا آن مسئولیت برگزیده اند کودتا در بالا نامیده می‌شود من نمی‌دانم بر روی تعطیل نشریه سازمان یا بر هم زدن جشن سالگرد دنیانگذاری آن برای وادار کردن رای دهندگان به تعویض رای خود چه نامی باید نهاد شود؟

همه ما، همیشه و با حساسیت بسیار خود را طرفدار دموکراسی و دموکرات می شناسیم. همه ما بر این اعتقادیم رفتائی که به من بعنوان عضو هیات سیاسی، یا هیات دبیران و یادیبر اول رای داده اند مجازند بهر دلیل و عنوان نظر خود را تغییر دهند و مجازند رای خود را پس بگیرند یا اثرابه دیگری بدهند. همه ما این پرنسیب را نخستین شرط دموکراسی شناخته ایم. هیچ کدام از ما، بخصوص با درک تازه ای که از اهمیت و مفهوم دموکراسی بدست آورده ایم ذره ای هم قبول نداریم و نمی پذیریم با اعمال زور، تعدید یا هر عامل دیگری مجازیم حق رای کسانی را سلب کنیم که همه پذیرفته ایم بارای خود هر یک از ما را به این یا آن مسئولیت بگمارند.

ما باید یک بار برای همیشه بپذیریم که نخستین شرط تامین دموکراسی تامین حق بیان و حق رای در تمام سطوح و در تمام زمینه هاست. بدون این دو صحبت کردن از دموکراسی بی معناست. تمام کار بزرگ ما در مسیر دموکراتیزه کردن حیات حزبی در سازمانمان را تصمیممان به انتشار بولتن و تدارک کنگره توضیح می دهد. ما کنگره را پذیرفته ایم و قطعاً اثراتشکیل خواهیم داد زیرا به دموکراسی، به حق رای اعتقاد داریم. از حوزه پایه تا کمیته های محلی و منطقه ای و مرکزی تا کنفرانس های محلی و منطقه ای و تا کنگره و نیز در هر جلسه ای که یک ارگان سازمانی محسوب می شود، آری در تمام ارگانهای سازمان از کنگره تا حوزه پایه این حق رای بایدلزوم آرا هایت شود. جلوگیری از این حق رای به هر بهانه ای که باشد ضربه ای است به دموکراسی.

اینکه خود هر رای دهنده تصمیم بگیرد که به چه کسی و یا به چه چیزی رای بدهد یک چیز است و اینکه ما او را بزور و با تعدید و ادار کنیم که به این موضوع یا فلان افراد رای بدهد چیز دیگری است. بحث و گفتگو و اتناع و دفاع از این یا آن رای و وظیفه همه ماست، ما می باید بگوئیم از طریق توضیح پی آمدهای هر رای برای مدیگر یکدیگر را قانع کنیم که به چه و به چه رای بدهیم. اما هر گاه پای هوا علی جز آنچه یاد شد برای ادار کردن رای دهنده به اتخاذ تصمیمی مطابق میل ما به میان کشیده شود آنگاه نام آنرا چه می توان نهاد؟ آیا ما جز حلول "روح خبیث دیکتاتور منظمی" می توانیم منشأ دیگری برای آن بیابیم؟ در باره اینکه در کنگره، در کمیته مرکزی یا در سایر کمیته های سازمانی این یا آن رای دهنده کدام رفیق را انتخاب کرده و چرا دیگری را انتخاب نکرده است در میان برخی رقابت بحث های زیادی جریان داشته است. تاکنون بسیاری رفقای تشکیلات از من در باره اینکه چرا فلان رفیق در فلان جلسه انتخاب شده و یا نشده است سوال کرده اند و توضیح خواسته اند.



در ارتباط با این سوالات یک حرف کاملاً منطقی و توجه به آن قطعاً ضروری است و آن اینکه تفویض حق رای آزادانه نباید بتواند شرایطی پدید آورد که کسی امکان یابد با صورت دادن ائتلاف های معین و احراز اکثریت معینی در اجلاس ها تاثیر رای سایر اعضای ارگان را به صفر برساند و نقش دیگران را عملاً حذف کند. ما در اساسنامه چنین مقرراتی نداریم و این نقص کار ماست (\*). الان وضع طوری است که اگر در کنگره یا کمیته مرکزی بتوان روی ترکیب معینی برای انتخاب اعضای کمیته مرکزی (۵ درصد آراء کنگره را متشکل و همراه کرد رای ۴۹٪ بقیه عملاً نادیده گرفته می شود و این فیر دموکراتیک است. بنظر من باید مکانیسمی تدوین شود که انتخاب کنندگان فقط به نسبت در صد آرائی که در اجلاس بدست می آورند بتوانند اعضای ارگانهای انتخابی را انتخاب کنند. در وضع فعلی که هنوز چنین مکانیسمی در نظر گرفته نشده است طبعاً هر رفیقی که به دموکراسی، انصاف و منطبق پایبند است رای خود را به گونه ای خواهد داد که در عمل نسبت آراء در ارگانهای انتخاب کننده و انتخاب شده منطبق یا حداقل بهم نزدیک باشد. این منطبق تا آنجا که من برداشتم کرده ام در پلنوم اسفند ۷۶ نیز مورد توجه بوده است.

اما هیچ یک از ارگانهای سازمانی قادر نیستند و نباید به این سوال پاسخ دهند. زیرا هرگاه انجام انتخابات آزاد بصورت توزیع اسامی کاندیداها و رای گیری باورته (مخفی) به عمل آید دیگر نمی توان از کمیته مرکزی، بمثابه یک ارگان، انتظار داشت که توضیح دهد دلیل اینکه به فلان رفیق فقط مثلاً ۴۷٪ رای داده اند و رفیق دیگر ۵۲٪ رای آورده چیست؟

هر رفیق برای رای دادن به این یا آن رفیق دلایل خاص خود را دارد. هیچ کس حق ندارد این یا آن رای دهنده را تحت فشار بگذارد که دلایل خود را توضیح دهد و یا اعلام کند ارگان (کمیته) نیز حق ندارد تصمیم بگیرد که انگیزه های هر یک از اعضای آن در رای دادن یا ندادن به فلان رفیق چه بوده است. هر رفیقی البته می تواند برداشت و ارزیابی خود را از هزل رای دادن این یا آن رفیق به فلان داشته باشد و آن را نیز اعلام کند. اما این فقط یک برداشت و یک پیش بینی است. مجبور کردن اعضای هر اجلاس حزبی به اعلام رای خویش و توضیح دلایل آن بر خوردی است. به شدت ضد دموکراتیک و سرکوبگرانه. اجلاس ها برای توضیح همت انتخاب این یا آن رفیق فقط می توانند بگویند همت انتخاب فلان رفیق به فلان مسئولیت (در رای گیری باورته) آن بوده است که آراء رفیق در اجلاس مذکور بیش از ۵۰٪ بوده است. هر توضیح دیگری از جانب اجلاس مربوطه بی معنا و من در آوردی است.

\* - سیستم انتخاباتی که ما داریم هم چنین موارد بسیار دیگری نیز هست که عملاً در چه دموکراتیک بودن انتخاب و رای را کاهش می دهد. بسط واقعی و عملی دموکراسی در سازمان محتاج تدوین مقررات اساسنامه ای مشخصی است. این ملاحظات، که هر یک جای بحث فراوان هم دارند، باید در هنگام کارهای تازه روی اساسنامه در نظر گرفته شوند.

در رای گیری برای انتخاب اعضای هیات سیاسی، هیات دبیران و دبیر اول در پلنوم اسفندماه که مثل سابق هر رفیق بدون اعمال زور و تهدید رای داده است. در هیات سیاسی فقط ۴ رفیق باتفاق آرای کمیته مرکزی انتخاب شده اند بقیه از ۸۵ تا ۵۵٪ رای آورده اند. برخی نیز ۴۰، ۳۰ یا ۲۰ یا حتی فقط چند درصد آرا داشته اند و نتوانسته اند به عضویت هیات سیاسی در آیند. به برخی دیگر حتی یک رای هم داده نشده. در انتخاب هیات دبیران و دبیر اول نیز وضع همین بوده است. انتقاد به اینکه چرا فلان رفیق باتفاق آرا انتخاب نشده و بعضی ها به وی رای نداده اند به همان اندازه پذیرفتنی است که انتقاد به اینکه چرا انیمی از رفقا به فلان رفیق رای نداده اند و این هر دو انتقاد بسمان اندازه پذیرفتنی است که گفته شود چرا فقط ۲۰٪ رفقا به فلان رفیق رای داده اند و یا چرا اصلاً هیچ کس به فلان رفیق برای عضویت در هیات سیاسی رای نداده است.

کسی که حق رای اعضای کمیته مرکزی را برای سازماندهی ارگانهای خود مورد سوال قرار می دهد قطعاً و منطقاً باید حق رای اعضای سایر ارگانهای قانونی سازمان را نیز مورد سوال قرار دهند. در کنگره، در کنفرانس های محلی یا منطقه ای، در کمیته ها و حوزه ها باید انتخابات صورت گیرد، رای داده شود و بر مبنای آراء بیش از ۵۱٪ در هر زمینه ای تصمیم گرفته شود. پیگیری در دموکراسی در عیات درون سازمانی را در آخرین تحلیل با شناسائی حق رای می توان و می باید سنجد. کسی که امروز برای اینکه فلان رفیق رای کافی بدست نیاورده و انتخاب نشده است و یاری کافی بدست آورده و انتخاب شده است سازمان را به انشعاب می کشاند هیچ تضمینی وجود ندارد که با کنگره هم دقیقاً اینطور نکند و این برخوردی بغایت ضد دموکراتیک و هژمونستی است.

فقط زمانی می توان رای گیری در کمیته مرکزی را مورد سوال قرار داد که کمیته مرکزی حق سازمانهای محلی (که شرایط عینی برای تعیین مسئولین خود را دارند) در تعیین مسئولین خود و یا حق کل سازمان برای تشکیل کنگره و انتخاب آزادانه کمیته مرکزی در کنگره را مورد سوال قرار داده باشد و یا اصلاً در عمل نقض کند.

در اجلاس های ارگانهای قانونی سازمان از کنگره گرفته تا کنفرانس ها و کمیته ها و حوزه ها، در همه جا هیچ کس حق ندارد با این بهانه که رای خود را هلتی کرده یا در باره آن با کسی مشورت کرده یا نکرده آن را مورد سوال و انتقاد قرار دهد. الفبا دموکراسی و حق تغییر ناپذیر رای دهندگان است که با هر کس خواستند مشورت کنند و یا مشورت نکنند. این حق آنهاست که هلتاً یا در سطح محدود در ارگانها و یا فقط به برخی از رفقا بگویند که به چه کسی رای خواهند داد و یا نخواهند داد. مسلم است که این یا آن رفیق در بولتن قلمرو سائی یا در اجلاس ها سخنرانی و در محافل حزبی تلاش می کند و باید تلاش کند که نظر او اشاعه یابد و مسلم است که این اشاعه وقتی می تواند با قدرت پیش رود که افرادی به مسئولیت انتخاب شوند که او به آنها اعتماد دارد و رای می دهند.

من مشخصاً علیه روحیات و گرایشات عمل می‌کنم که از یک سو باگر و گان گیری سازمان و تهدید به ایجاد انشعاب در آن می‌کوشند رای رای دهندگان و بخصوص رای نیروهای غیر همفکر خود را چنان تحت تاثیر قرار دهند که از ارائه رای واقعی خود بازماند. من مخالف تبلیغاتی هستم که می‌گوید رای دهنده حق ندارد تلاش کند و مبارزه کند که چه کسانی انتخاب شوند و چه کسانی انتخاب نشوند. مضمون چنین تبلیغاتی مخالفت آشکار با دموکراسی و حقوق فردی اهلای ارگانهاست.

من قبل از پلنوم رسماً و علناً اعلام کرده‌ام که بر چه اساس در پلنوم رای خواهم داد. من فکر می‌کنم در کنگره هم باید مشخصاً همین کار را انجام دهم. من مخالف نظر رفقای هستم که معتقدند قبل از انتخابات نباید هیچ بحث و تبادل نظری درباره آن انجام گیرد. چنین حرفی با واقعیت تطبیق نمی‌کند. فقط ممکن است کسانی ظاهر سازی کنند و گرنه در یک فرهنگ بالای دموکراتیک هر رای دهنده فعالترین تلاشها و مسئولانه‌ترین اقدامات و مباحثات را برای موفقیت یا تقویت مواضع گرایشات مورد نظر خود بعمل خواهد آورد و باید بیاورد. اینکار نه تنها عیب نیست، بلکه پذیرش و تحمل و شناسائی نتایج انتخابات هیچ معنایی جز پایبندی به دموکراسی و مخالفت و طغیان علیه آن مشخصاً مقاومت در برابر شناسائی حق رای است.

باید دهنده قاطع و روشن از حق رای آزادانه در ارگانهای قانونی سازمان دفاع کرد. باید این آزادی را اینطور تعریف کرد که هر رای دهنده در کنگره، کمیته مرکزی، یا در سایر اجلاسها نه تنها حق دارد بدون احساس خطر و هدم امنیت رای خود را ارائه دهد، بلکه حق دارد برای پیروز کردن نظر خود در انتخابات ارگانها تلاش کند. تلاش برای انتخاب ترکیب مطلوب مسئولین حق هر رای دهنده است.

اما این ایده‌های آزادیخواهانه به همین راحتی که در گفتار بیان می‌شود می‌تواند در عمل هم پیاده شود؟ آرزوی من این است که دموکراسی اقتدر در سازمان مارکسیست که تضمین حق رای آزادانه نه کسی را نگران کند و نه او را بسوی اقدامات ضد دموکراتیک بخصوص سازمان شکنانه سوق دهد. وقتی نیروی مدافع دموکراسی در حزب نحیف باشد تامین حق رای با ترور و کودتای با طغیان و انشعاب یا با تصفیه و اخراج پاسخ گفته می‌شود. سوال بزرگ من اکنون اینست که آیا رشد تربیت دموکراتیک در سازمان ما واقعاً به آن حد رسیده است که کسی از تامین حق رای نهراسد؟ آیا ما به آن مرحله از رشد رسیده‌ایم که رای آزادانه رای دهندگان در اجلاسهای قانونی سازمان را "کودتا و سرکوب" ندانیم؟ آیا این اطمینان در ما وجود دارد که گرایشی که در پلنوم یا کنگره رای کافی بدست نمی‌آورد سلاح انتقاد را به انتقاد سلاح تبدیل نمی‌کند؟

من فکر نمی‌کنم حتی خوبترین رفقا هم کاملاً اطمینان داشته باشند که اگر فلان گرایش فکری -

سیاسی در اجلاس‌های عالی سازمانی نتواند مورد حمایت اکثریت قرار گیرد به مسلح شدن به تشکل در برابر ارگان‌های قانونی سازمان و حرف زدن از موضع زور متوسل نشود. همین حالا هم این پدیده بخوبی قابل مشاهده است. تکیه بر برای ارگانهای قانونی سازمان حتی ممکن است آنان را که رای را از آن خود نمی‌دانند حالت انفجاری ایجاد کند.

زمانی که ما هنوز اطمینان نداریم که استفاده از حق رای آزادانه و برقراری این حد از دموکراسی چه پی‌آمدهایی در سازمان ایجاد می‌کند، زمانیکه می‌بینیم مشارکت در مبارزه انتخاباتی و تلاش کاملاً دموکراتیک و قانونی برای برکناری این یا آن رفیق و یا انتخاب این یا آن رفیق سازمان را در معرض انشعاب قرار می‌دهد باید با کمال تأسف اعلام کنیم که رفقا بدبختانه سازمان ما هنوز گنجایش‌کافی برای تأمین حق رای آزادانه در تمام اجلاس‌های آن را بدست نیاورده است. تاسیدن به آنجا باید هنوز یک مبارزه پیگیر همراه با تاکتیک‌های در خور و وضع موجود اتخاذ گردد.

رفقا از من پرسیده‌اند آیا شما از قبل به پی‌آمدهای نتایج رای‌گیری در پلنوم اسفند ۶۷ در تشکیلات آگاه بودید و باز هم بر حق رای تکیه کردید یا فکر می‌کردید هیچ اتفاقی نخواهد افتاد؟

در پاسخ صادقانه می‌گویم به من مکرراً این تذکر داده شد که امضاکنندگان نامه عرغره نتایج رای‌گیری را نخواهند پذیرفت و خود این واکنش نیروی معینی را در تشکیلات و ادار به شورش خواهند کرد و حتی این شورش ممکن است انشعاب را هم بر سازمان تحمیل کند.

محاسبه من این بوده و هست که چنانچه کمیته مرکزی و هیات سیاسی بتوانند حق رای را نه فقط در کمیته مرکزی و هیات سیاسی، بلکه در تمام ارگانها و بویژه در کنگره تأمین کنند، بخصوص اگر موفق شوند هر چه زودتر کنگره را فراخوانند، با تکیه بر این که آن رفقا نیز تا امروز اعلام کرده‌اند که چنین درخواست‌هایی دارند ما موفق خواهیم شد گامی بزرگ بسوی تأمین حق رای در تمام ارگانها برداریم. اما اطمینان به اینکه خواست دموکراسی در سازمان خواست مجموعه نیروهای دستگاه رهبری است متأسفانه زیاد واقع بینانه نبوده است. این خواست در برابر فشار و تعرض‌های صاعقه‌ای که پایبندی کمتری به دموکراسی دارند و در برابر تمایل همونیستی که در همه ما هست و فقط در مقاطع بعین رنگ می‌بازد، لذا پس از موضع‌گیری رفقای نویسنده نامه عرغره و با ملاحظه واقع بینانه واکنش بخشی از رفقا باید شناخت تازه‌ای از امکانات واقعی بسط دموکراسی در سازمان بدست داد. باید سنجید که از مختصات که در آن قرار گرفته‌ایم تا تأمین حق رای آزادانه در تمام سطوح سازمان هنوز فاصله‌ای بعین، شاید هم زیاد، باقی است که باید پیموده شود.

اکسرس سازمان: یک نیروی متشکل در تمام ارگانهای سازمانی از بالا تا پایین مواجه باشد که اعلام می‌کند که وحدت راده در سازمان منطوقتی امکان پذیر است که همونی او در سازمان

پذیرفته شود و الانشعاب بر او تحمیل می شود، دیگر صحبت کردن از حق رای آزادانه و حرکت بر اساس رای اکثریت اعضای ارگانه‌های قانونی سازمان تبدیل به حرف پوچ می شود.

در چنین وضعی هیچ چاره‌ای باقی نمی ماند جز "مذاکره" و اگر مذاکره هم پذیرفته نشود آنگاه تحمیل انشعاب به سازمان قطعی است.

پیشنهادهایی که بعد از پلنوم اسفند به رفقای رهبری ارائه داده ام نه بعنوان یک بیشروی در راستای تامین هر چه بیشتر دموکراسی در سازمان، بلکه بواقع یک گام هتب نشینی از مواضع دموکراتیک است. اگر این اطمینان در من وجود داشت که همه با هم پیگیرانه تلاش می کنیم کنگره را هر چه سریعتر برگزار کنیم و همگی نیز به انتخاب آن پایبند بمانیم، آنگاه همچنان باز هم تاکید می کردم که هیچ "مناهی" را نباید به رسمیت شناخت و تمام تصمیمات باید با رای اکثریت ارگانه‌های قانونی سازمان اتخاذ شوند. در چنین وضعی حفظ موجودیت و یکپارچگی سازمان در اولویت قرار می گیرد و باید قرار گیرد. مضمون و هدف پیشنهادهای تازه من نیز همین است.

در خاتمه مایلم بطور مشخص مبنای رای خود در پلنوم اسفند را برای رفقای تشکیلات بازگو کنم: (متذکر می‌شوم که این کار قطعی تواند از سوی هر رفیق رای دهنده انجام شود. هیچ کس یا ارگان دیگری حق ندارد که بجای رای دهنده تصمیم بگیرد که رای او انشاء یا دلایل اثر توضیح دهد).

همه شما می دانید که من تا چه حد تلاش کردم که از یک سو ارگانه‌های موجود دستگاه رهبری با کارکرد شایسته خود و ارائه کارنامه مثبت حمایت پلنوم های کمیته مرکزی از ارگانه‌هایی که خود آنها را برگزیده بود تامین شود. از نظر من بدون حمایت و تأیید اکثریت اعضای کمیته مرکزی از ترکیب ارگانه‌های رهبری روزمره ادامه فعالیت هیات سیاسی، هیات دبیران و دبیر اول بی معنا و اساساً محال است. از سوی دیگر تلاش من این بود که هیات سیاسی در عمل بپذیرد که زیر نظر پلنوم کار می کند و مجری تصمیم، رهنمودها و وظایفی است که پلنوم بر همدان گذاشته است و پلنوم نیز حق دارد و باید در باره فعالیت هیات سیاسی نظر بدهد. بدین منظور اولین شرط آن بوده و هست که هیات سیاسی گزارش کارهایی را که انجام داده و یا تصمیماتی را که اجرا نکرده است همراه با دلایل به کمیته مرکزی ارائه دهد.

اینکار در پلنوم شهریور ۶۷ کمابیش انجام شد. بدین ترتیب که هم هیات سیاسی گزارش کارهایی را که انجام داده بود به پلنوم ارائه داد و هم پلنوم در باره بسیاری از کارهای هیات سیاسی اظهار نظر کرد و این بنظر من نشانه بزرگ رشد دموکراسی و انضباط در مناسبات حزبی در کادر رهبری سازمان بود. اما چنانچه اطلاع دارید اکثریت بسیار بزرگ اعضای پلنوم ترکیب وقت هیات سیاسی را مورد حمایت قرار نمی دادند، به زبان دیگر هیچ کس مسئولیت اشتباهات، تأخیر در کارها و نابسامانی های دیگر را بر همدان نمی گرفت.

پس از پلنوم تا مقطع تشکیل پلنوم اسفند متأسفانه هیات سیاسی یا اساساً موفق به تشکیل جلسه نشد و یا اگر شد تمام پیشنهادهای برای پیشبرد امور با ۵ رای مخالف تماماً به سنگ خورد. ناجعه اینجاست که اجلاس دیماه هیات سیاسی که حدود ۴ ماه بعد از پلنوم برای اولین بار پس از دوندگی‌های بسیار تشکیل گردید حتی موفق به تعیین دستور کار خود هم نشده، نه تنها جلوی گزارش هیات سیاسی به حوزه‌ها و کمیته‌ها، گزارشی که متن آن هم تهیه و تصحیح شده بود گرفته شد، بلکه باتکای ۵ رای پلو که شده هیات سیاسی حتی رای نداد که گزارش کار خود را به پلنوم بدهد. مصیبت اینجاست که از شهریور تا اسفند ۶۷ هیات سیاسی عملاً تعطیل نگاهداشته شد. در این ۶ ماهه مهم‌ترین وظیفه درون سازمانی هیات سیاسی انجام اقدامات عملی ضروری برای رفع موانع راه تشکیل کنگره و فراخواندن آن بود. اما هیات سیاسی نه تنها کوچکترین ابتکاری در این زمینه نداشته بلکه در زمینه وظایف عاجل برون سازمانی از جمله در زمینه اهدام هائیز هیچ کاری از جانب هیات سیاسی انجام نگرفت.

درست در همین رابطه بود که من در انتهای گزارش هم‌مکر د ۳/۵ ماهه ارگانه‌ای دستگاه رهبری به هیات سیاسی نوشتم رفقای که بمر دلیل نمی‌خواهند به مسئولیتی که پذیرفته‌اند عمل کنند، رفقای که در ارگانه‌های رهبری سازمان عضو هستند اما حتی از حضور در جلسات آنهم امتناع می‌کنند یا خود از آن مسئولیت کنار بروند یا در غیر اینصورت توسط ارگانه‌ای که آنها را بدان مسئولیت برگمارده از آن مسئولیت معاف شوند.

اکنون هم فکر می‌کنم رای من در پلنوم کمیته مرکزی اسفند ماه که دقیقاً بر اساس همان نظر مندرج در گزارش دیماه به هیات سیاسی نوشته شده بوده است رایی از سر احساس مسئولیت نسبت به سر نوشت سازمان و دستگاه رهبری آن بوده است.

در مسائل نظری می‌توان اختلافات بسیار داشت و این راست است که در دستگاه رهبری سازمان طیف وسیعی از نقطه نظرهای مختلف جای گرفته است. می‌توان در زمینه مسایل سیاسی و سازمانی مواضع گوناگون داشت و بر این مواضع پیگیرانه تکیه و یا در راه گسترش هر چه بیشتر آنها در سازمان پیگیرانه مبارزه کرد. نه وجود این نقطه نظرها و نه چنین مبارزه‌ای در دستگاه رهبری نه تنها فی‌نفسه مانع کارکرد موثر دستگاه رهبری سازمان نیست، بلکه منصفانه باید گفت اگر این طیف هر چه مضو‌ها محدودتر شود سازمان ضعیف‌تر و شکننده‌تر خواهد شد.

اما دستگاه رهبری سازمان نیاز دارد که علاوه بر اختلاف نظر، وحدت اراده نیز داشته باشد و رسیدن به این وحدت اراده، در شرایطی که طیفی از نظرات همگون و ناهمگون دستگاه رهبری سازمان را احاطه کرده است بویژه در این حد از رشد دموکراسی در سازمان امری است فوق‌العاده دشوار. امری که از همه رفقای رهبری انعطاف، تدبیر، استعداد و ابتکار، دوراندیشی و مسئولیت طلب می‌کند. تکوین اراده جمع، اگر بخواهد به شیوه دموکراتیک شکل بگیرد امر بسیار دشواری است که از تک تک

اعضای آن هم قبل از همه روحیه جمعی و انعطاف پذیری را طلب می کند. هیات سیاسی کمیته مرکزی بخصوص در این شرایط دشوار، نیازمند رفقایی هست که هیات سیاسی و موفقیت آن در تصمیم گیری را بیش از فکر و طرح و پیشنهاد خود دوست داشته باشند. در فحاشی که درک کنند در هر مورد خاص چگونه باید عمل کرد (رای داد) که هم نزدیک ترین فکر به نظر خود تصویب شود هم سازمان در عمل فلج نماند. نگری که مصرانه فقط و فقط پیشنهاد خود را قبول دارد و از آن هم بدتر برایش مهم نیست که اصلاً پیشنهادی از هیات سیاسی بگذرد یا بماند، کسی که برایش اصلاً مهم نیست که هیات سیاسی ۶ ماه هم تعطیل بشود یا نشود بهتر است جای خود را به رفیعی دهد که دست کم در جلسات هیات سیاسی حاضر است مرتب شرکت کند و دست بالانیز انگیزه و توانی برای به توافق رسانیدن اعضای هیات سیاسی در وجود خود حس کند و بتواند از آن بهره گیرد. استواری روی "تصمیم و نظر" یکی از مهمترین سرچشمه های قدرت هر انقلابی است اما مهمترین خصوصیت هر رهبر سازمان انقلابی توانمندی آن در هدایت مجموعه رهبری سازمان در سمت اتخاذ "تصمیم و نظر" مشخص و استواری مجموعه رهبری روی آنست. این خصوصیت لازم رهبری جمعی و کار جمعی است. این مهم است که من، تو، او و دیگران چه می گوئیم و چه پیشنهادی داریم اما مهمترین اینست که همه ما چه می گوئیم و چه می کنیم؟ و مهمتر از همه، در یک سازمان رزمنده اینست که تک تک اعضای ارگانهای آن برای اینکه همه ارگان تصمیم بگیرد چه می گویند و چه می کنند؟

تجربه دیگری که در امر رهبری بخصوص طی سالهای بحرانی اخیر برای ما بسیار آموزنده است نحوه برخورد ما با تفنجات، بفرنجی ها و تنش هائیکست که گهگاه در سازمان اوج می گیرد و فروکش می کند. نخستین شرط رهبری در چنین مقاطعی آنست که حدت بهمان ما را بیش از خود آن بهمان زده و سراسیمه نکند و قدرت تشخیص اوضاع و جستجوی راه حل سنجیده را از ما سلب نکند. برای هنصر رهبری مغز سرد و قلب گرم از مهمترین خصلت هاست. برخی از ما هلیر شم حسن نیت بسیار یا هلیر شم دلسوزی نسبت به سازمان، زمانی که مشکلات و بفرنجی های بزرگ، بویژه مشکلات درونی بروزی می یابند دست و پای خود را گم می کنیم و از اتخاذ تصمیمات، یا مشارکت در تصمیم گیری های پخته باز می مانیم برای معار بهمان و دست و پنجه نرم کردن با آن هر رهبر رهبری سازمان باید قبل از همه بر فرد خود مسلط بماند.

زمانی که تشکیلات زیر ضرب می رود مهمترین وظیفه هناصر رهبری سرعت عمل در اتخاذ تصمیمات پخته و حساب شده است. اما هناصر رهبری سازمان در وضع حاضر، همانگونه که در گزارش پلنوم شهریور ۷۶ آمده است بیش از پیش در معرض تنش ها و تفنجات تشکیلات سازمان در خارج از کشور قرار می گیرند. این تنش ها و تفنجات نباید کار دستگاه رهبری سازمان را تحت تاثیر قرار دهد و یا آنرا نیز دچار اختلال سازد. چنین اختلالی نه تنها هیچ مساله ای از مسائل تشکیلات سازمان در هیچ کجا

راصل نخواهد کرد، نه تنها به این تنش‌ها مشخصاً دامن می‌زند، بلکه از همه مهمتر باعث اختلال عمومی در تمام فعالیت سازمان باعث رکود در کار سیاسی، باعث کم‌توجهی به تحول اوضاع در کشور، باعث رها شدن فعالیت‌ها برای گسترش امکانات سازمان در داخل کشور و باعث رها شدن کارهای مربوط به تدارک کنگره خواهد شد. کشیده شدن مابدنبال تشنجات موضعی و محلی و انتقال این تشنج به دستگاه رهبری سازمان کاری‌ترین ضربات را به دستگاه رهبری سازمان و از این طریق به تمام سازمان وارد می‌آورد. راست اینست که برای هر یک از مابهنگام جستجوی رفقائی که باید در این مرحله حساس و بحرانی مسئولیت سنگین هضویت در ارگانهای رهبری را بر عهده گیرند، این باید بسیار مهم باشد که این یا آن رفیق در وضع بفرنج و بحرانی تا چه حد و تا چه میزان به سیطره خرد و گسترش احساس مسئولیت در برابر سرنوشته سازمان می‌اندیشد و وفادار می‌ماند.

#### ۵- در دفاع از مصوبات پلنوم های مصر ۶۶ و شمریور ۶۷

الف - مقدمه

تصور شیرین من این بود که پس از پلنوم بسیار دشوار شمریور ۶۷ دیگر تمام کارهای اساسی تدارک نخستین کنگره ما به پایان خود نزدیک میشود و لحظه پیروزی بزرگ جنبش کمونیستی و کارگری میهنمان ایران باشکوه خود ویژه اش فرا میرسد. پلنوم شمریور، به اعتقاد من، و فکر می‌کنم به اعتقاد اکثریت نزدیک به تمام رفقای شرکت کننده در آن، نه تنها از دشوارترین، بلکه پربارترین پلنوم کمیته مرکزی نیز بوده است. طی ۲۱ روز تلاش مسئولانه همه رفقا سرانجام پیرامون نخستین کنگره سازمان، کنگره‌ای که می‌توانست و امید می‌رفت که بتواند سرنوشته سازمان را بدست صاحبان آن بسپارد، طرح کاملی همراه با بسیاری از جزئیات اجرایی آن به تصویب کمیته مرکزی رسید.

من در اینجا وارد احتجاجات بی‌پایه و نازلی که در باره روند پلنوم و مواضع و ارزیابی‌های رفقای مختلف در پلنوم شده است نخواهم شد. اینها مسائل مانیت است. از جمله اینکه رفیقی معتقد بوده که همه و منجمله رفقای شعبه تشکیلات چشم بسته به پلنوم آمدند و در آنجا همه چشم‌ها باز شد و این چشم‌باز شدن موجب کشمکش گردید دلیل آن نیست که رفیق دیگری هم وارد این بازی‌های شود و شرح کشف بنویسد که انگیزه‌ها و همت‌ها در پیش کشیدن این نوع احتجاجات چیست و برای آن هیار راست و دروغ تعیین کنیم. فقط در اینجا از رفقائی که این اتهامات را پیش می‌کشند از این طریق خالصانه تقاضا می‌کنم که وظیفه همه ماست که شان و حیثیت سازمان خود را پاس بداریم. ما که هر کدام صد بار بیشتر از دیگری ادعای رهبری و مژمونی در همه امور را داریم و حتی عده‌ای از ما آن را وجه تمایز اصلی خود و دیگران



دانسته اند قاهدت‌آمی باید لحظه‌ای فکر کنیم که تحقیر رفیق، آن هم به ناحق، بمنظور سلب اعتماد آزی و جلب آن بسوی خود و از این طریق ایفای نقش رهبری در سازمان، اینها همه به نقش رهبری کننده سازمان در جنبش و جامعه آسیب می‌رساند. زمان از ما طلب می‌کند که امروز نه فقط به فکر خود که بیش از آن بفکر اعتبار سازمان خود باشیم.

امروزه‌های شادمانی پس از پلنوم شهریور بسیار کوتاه بود. هنوز مرکب مصوبات خشک نشده بود که اعتراضات در فرب شروع شد. اعتراض اصلی هده زیادی از اعضاء آلمان، سوئد، دانمارک و بعضاً در سایر کشورها این بود که چرا کمیته مرکزی قبل از اینکه طرح و دیدگاه خود در مورد شیوه تعیین نمایندگان را در سازمان به بحث بگذارد آنرا تصویب کرده است. علاوه بر این هده‌ای نیز به اصل موضوع اعتراض کرده می‌گفتند تعیین نمایندگان در خارج باید صرفاً بر اساس انتخابات باشد.

در مورد اعتراض نخست که همومی‌تر هم بود، بنظر من اعتراض به حق است و کمیته مرکزی می‌بایست بدان عمل کند. ما در فروردین ۶۷ یکبار در این زمینه به تصمیم‌گیری قطعی نزدیک شدیم اما بنظر من بیم

رفقائی که طرفدار تسریع تشکیل کنگره بودند، از اینکه ممکن است چنین کاری خود کنگره را حداقل یکسال عقب بیندازد مانع تصمیم‌گیری شد. در فروردین ۶۷ پیشنهاد این بود که بجای کنگره یک کنفرانس (یا چند کنفرانس منطقه‌ای) تشکیل شود و در آن در این باره که بایرنامه و کنگره چه کنیم تصمیم‌گیری شود. من هم در فروردین هم در تیرماه تاکید کرده‌ام که اگر کنفرانس منطقه‌ای باشد ما قطعاً قادر خواهیم بود کنگره را هم به تاخیر نیندازیم و درست اینست که کنفرانس‌ها را منطقه‌ای بگذاریم و در باره ضوابط کنگره و دستور کنگره و حدود زمان آن در آن کنفرانس‌ها تصمیم‌گیری قطعی اتخاذ شود. هم در آن روزها و هم امروز نظر من اینست که این کنفرانس‌های منطقه‌ای کنفرانس‌های مجموعه کادرها (مسئولین) خواهد بود به اضافه نمایندگان انتخابی اعضاء و اداران متشکل مقیم خارج کشور.

اکنون که به گذشته نگاه می‌کنیم با اطمینان می‌توان گفت که صحیح این بود که کمیته مرکزی از تعویق محدود کنگره بیمی‌بخود راه نمی‌داد، به بحث گذاشتن ضوابط و تشکیل کنفرانس‌های منطقه در هر حال زمان می‌خواست و این ناگزیر بود. تجربه نشان داد که تز تسریع کنگره عملاً موجب تعویق کنگره شد و از این گذرگاه زیان‌های بسیار بزرگ متوجه سازمان گردید. بیم از تشدید فشار از پائین کمیته مرکزی را به تصمیم‌گیری‌های ناسنجیده سوق داد.

تصمیم درست این بود که کمیته مرکزی در پلنوم شهریور تصویب می‌کرد که اولاً چارچوب کلی ضوابط در سطح سازمان به بحث گذاشته شود، ثانیاً کنفرانس‌های منطقه‌ای کادرها و نمایندگان انتخابی تشکیل مصوبات شهریور و نیز کلیه پیشنهادها و طرح‌های رسیده از تشکیلات را مورد رسیدگی قرار داده و در باره آنها تصمیمات قطعی و قابل اجرا اتخاذ می‌کرد.

اما صادقانه باید گفت که واکنش ما در برابر این اعتراض‌ها صرفاً سراسیمگی و دست‌پاچی و ندانم‌کاری بود. هیات سیاسی می‌بایست در اولین فرصت ممکن با استفاده از اختیاراتی که پلنوم به او داده بود تصمیمات روشن و صریحی در این زمینه اتخاذ می‌کرد و هماهنگ و یک‌پارچه در راه اجرای آن اقدام می‌کرد. اما ما تا ۳/۵ ماه پس از پلنوم حتی موفق به جمع کردن همه اعضای هیات سیاسی نیز نشدیم (من در اینجا قصدم این نیست که این یا آن رفیق را مقصر بدانم اما در مجموع در هر حال هیات سیاسی فلج ماند) آیا تصمیمات صحیح کدام بود و هیات سیاسی می‌بایست چه می‌کرد:

اولاً: موثرترین اعضای هیات سیاسی باید بلافاصله تمام منطبق و استدلال خود را در دفاع از رای خود به ضوابط پلنوم خود می‌نوشتند و در یک شماره ویژه بولتن کنگره اثر منتشر می‌کردند. از کلیه اعضا نیز درخواست میشد چنانچه نقدی بر این آراء دارند یا پیشنهادی تکمیلی ارائه می‌دهند آنها را نیز برای کمیسیون بولتن بنویسند که در تشکیلات منتشر شود و به بحث گذاشته شود.

ثانیاً: در مناطق اصلی فعالیت سازمان در خارج کشور می‌باید یک دوره همزمان (حدوداً یک هفته‌ای) پیش‌بینی میشد که در آنها اعضای هیات سیاسی یا فعالین تشکیلات صرفاً درباره ضوابط کنگره و پیشنهادها بحث و تبادل نظر می‌کردند.

ثالثاً: می‌باید هیات سیاسی پس از دو سه ماه بحث در تشکیلات (از طریق بولتن و کنفرانس‌ها) پلنوم را فرا می‌خواند و پلنوم تصویب می‌کرد که کنفرانس‌های منطقه‌ای متشکل از کادرها و نمایندگان انتخابی اعضا و هواداران خارج برای تصمیم‌گیری قطعی حول مصوبات شماریور و پیشنهادهای تازه حول آن به فوریت فراخوانده شود.

کاش همه ما بجای نامه نگاری‌های آنچنانی، که بیشتر از سر دست‌پاچی و سراسیمگی و یاس و خود رهایی بود تا از سر احساس مسئولیت نسبت به حفظ وحدت سازمان، همه کشمکش‌ها و جنجال‌ها را واقعاً کنار می‌گذاشتیم و موضوع مشکلاتی را که در سر راه تدارک و تشکیل کنگره مان پدیدار شده است را به میان می‌کشیدیم. درست این بود که تمام هوش و حواس ما روی پیدا کردن راه حل برای آن میان برداشتن موانع برآمده از راه تشکیل کنگره متمرکز میشد. تنها از این طریق ممکن بود بحرانه‌ها را تخفیف داد و حسن نیت و اعتماد را در کمیته مرکزی و در صفوف سازمان تقویت کرد.

اگر تمام توجه ما به از میان برداشتن موانع تشکیل کنگره، و در اس‌همه اعتراضات برخی رفقا در باره شیوه و نیز بعضاً در باره مضمون تصمیمات کمیته مرکزی حول کنگره معطوف میشد، صمیمانه می‌گویم من نمی‌توانم تصور کنم که تک‌تک اعضای کمیته مرکزی سازمان به نتایجی جز آنچه که در ۳ مورد در فوق شمردم میرسیدند. اما افسوس که ما با افزایش فشارها گریج و گمراه شدیم، افسوس که ما بجای همکاری و صنفکری و جستجوی صادقانه راه حل کوشیدیم تقصیرها را کمتر از آن خود و بیشتر به گردن رفقای خود ببیندازیم. چیزی که هرگز در سازمان به این شکل تا این حد هم‌گرا نشده است.

گرچه اکنون تاخیر ۷ ماهه ما را آزار می دهد اما در هر حال جلوزیان را هر وقت بگیریم منفعت است .  
من در این ارتباط از تمام رفقای رهبری و نیز کلیه رفقا دعوت می کنم بجای هر کار توجه خود را روی  
چگونگی تدارک کنگره و تسریع آن و ارائه استدلال راه حل های خود متمرکز کنیم . ما می توانیم و باید  
همگی با هم نخستین کنگره سازمان را تشکیل دهیم . جز این هیچ راه حل دیگری که بتواند وحدت  
سازمان را حفظ کند و یا پاسخگوی نیازهای عملی و امروزی جنبش چپ ایران باشد وجود ندارد .

### ب- آیا در شرایط کنونی و سرکوب می توان کنگره تشکیل داد

ما از مهر ۶۳ به گونه ای آگاهانه و پیگیر کوشیده ایم به این سوال پاسخ مثبت دهیم . در فروردین ۶۵  
به این نتیجه رسیدیم : آری می توان و باید در همین شرایط کنگره داشت ، چگونگی و روش تعیین  
نمایندگان آن را باید شعبه تفکیرات طرح بدهد و پلنوم بعدی معین خواهد کرد . در مهر ۶۶ و شهریور  
۶۷ این طرح ها را مورد بررسی مشخصی قرار دادیم و تصویب کردیم . بدین ترتیب دستگاه رهبری  
سازمان ، یک پارچه ، نه فقط در حرف بلکه در عمل به این سخن پاسخ مثبت داد .

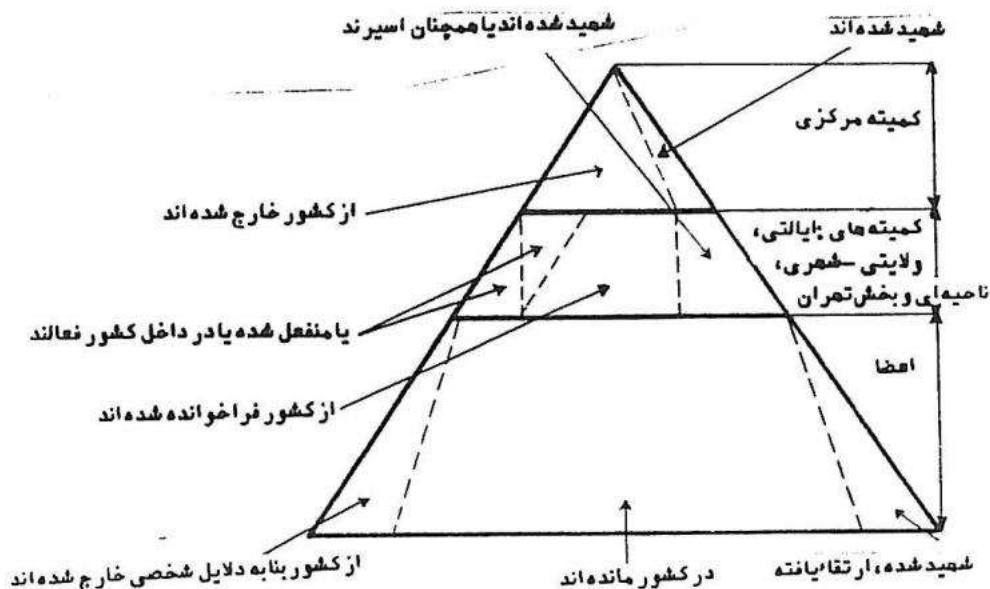
برای اینکه ببینیم منطق کمیته مرکزی در این زمینه چیست باید مقدماتاً بدانیم چگونه سازمانی  
داریم ؟

سازمان ما قبل از هر چیز یک نیروی اجتماعی است . سازمان توده و وسیعی از عناصر اندک اتوریته  
سیاسی - اجتماعی معینی را می پذیرند و در میان مردم بسود مواضع و ایده آل های شناخته شده  
سازمان عمل می کنند و تاثیر می گذارند . این توده وسیع در همه جا حضور دارد . در تمام واحدهای  
بزرگ تولیدی و خدماتی ، در تمام شهرها ، در بسیاری روستاهای بزرگ ، در تمام موسسات آموزشی  
همه ، نیروی موادار سازمان وجود دارد و بسود آن عمل می کند . تقریباً در هیچ یک از محیطهای  
اجتماعی بزرگ تولیدی ، خدماتی و آموزشی در هیچ یک از شهرها و مناطق شهری کشور ما نیست که  
نیروی سازمان (اعضا و مواداران) حضور نداشته باشند یا غیر فعال باشند . مطابق اطلاعات اعلام شده  
از سوی رژیم جمع آوری ریشه شده بسود سازمان به صندوق های انتخاباتی در سال ۵۹ و ۵۸ به حدود یک  
میلیون بالغ میشده است . تیراژ نشریه کار در آزادترین شرایط که توسط سیستم توزیع روزنامه های  
قانونی توزیع و در دهه ها نیز فروش میرفت به ۲۸۰ هزار شماره رسید و در بدترین شرایط که فقط در  
تفکیرات و لایه های نزدیک موادار توزیع میشد به کمتر از ۵۰ هزار رسید . یولتن نیز همین حدود تیراژ  
داشته است . در سالهای ۳ تا ۶۵ تیراژ نشریه کار ، بدلیل غیر متمرکز کردن تفکیرات و قطع بسیاری از  
ارتباطها به حدود ۱۵ تا ۲۰ هزار رسید . اما مطابق تمام گزارشات هر نشریه را بطور متوسط ۳ تا ۵ نفر  
می خوانده اند . علیرغم برخی ادعاها تمام اطلاعات نشان می دهد که نه انشعاب اقلیت و نه انشعاب ۶۱

آذر هیچ کدام موفق نشده اند در پایه اجتماعی سازمان انشعاب ایجاد کنند .

در سال های ۵۹ تا ۶۱ سازمان نیروی زیادی را صرف سازماندهی نیروهای خود در سراسر کشور کرد . مطابق آمار اعلام شده مادر حدود ۱۶۵۵۵۱ شهر کشور کمیته شهریاریات مسئولین داشته ایم که زیر نظر ۱۸ کمیته ایالتی و ولایتی فعالیت داشته اند . مهمترین کمیته ایالتی ، کمیته ایالتی تهران بود که حدود یک سوم کل نیروهای سازمان را توسط ۱۳ کمیته ناحیه ای تحت مسئولیت خود داشت . طی این دوره روندهای عضوگیری از بالا به پایین در تشکیلات ادامه یافت با اینحال هنوز توده وسیعی در سازمان باقی ماندند که یا هنوز سازماندهی نشده بودند و یا سازماندهی شده ولی پروسه عضوگیری آنها شروع و یا تمام نشده بود . طی همین دوره نیز سازمان جوانان ، جدا از سازمان مادر ، شکل گرفت و واحدهای همجوار آن در تمام مناطق فعالیت سازمان تشکیل شد . نیروی متشکل در دو سازمان اصلی به حدود ۲ هزار بالغ شد که قدرت جذب ماهانه آن هم چنان بیش از ۵٪ بود . در این دوره نیروی هوادار متقیم خارج کمتر از ۱۰۰۰ نفر بود . سازمانی با این وسعت و قدرت از ابتدای سال ۶۲ عزیر پیگرد و سرکوب مستقیم رژیم قرار گرفت و در چند مرحله تغییرات در اشکال سازماندهی نیروها ، نیروی متشکل در تشکیلات بخصوص در شهرستانها بشدت کاهش داده شد و فقط حلقه هائی که قدرت انطباق با شرایط کار مخفی را داشتند در واحدهای متشکل و مرتبط با کمیته مرکزی نگاهداشته شدند .

راستی سرنوشت تشکیلات بزرگ سازمان در سال ۶۱ چه شد؟ توده اصلی کسانی که تا ۶۱ حضور گیری شده بودند و ده ها هزار هوادار فعال سازمان هم اکنون همچنان در مناطق مختلف کشور حضور دارند و اکثریت بسیار چشمگیر آنان هم چنان نیروی سازمان اند و بسو دان در محیط زندگی خود تاثیر می گذارند ، تعداد بسیار کوچکی از این نیرو ، حدود کمتر از ۵٪ طی ۸-۶ سال اخیر به دلایل مختلف ، از جمله تحصیل ، مسایل خانوادگی ، جستجوی شرایط امن تر و یا مناسب تر برای زندگی و از این قبیل از کشور خارج شده و مهاجرت کرده اند . از تعداد کل اعضای ساده سازمان هده ای کمتر از ۱۰٪ به زندان افتاده یا ارتقا یافته و در سازماندهی های بعد از ۶۳ وارد شده اند . اما وضع و سرنوشت مسئولین تشکیلات یعنی اعضای کمیته مرکزی ، کمیته های ایالتی ، ولایتی و شهری ، اعضای کمیته های ناحیه ای و یا بسیاری از اعضای کمیته های بخش در تهران متفاوت است . از کل این نیروی کادر بیش از یک سوم اسیر شدند که اغلب آنها به شهادت رسیده اند . حدود دبیض از یک سوم دیگر ، طی ۶ سال اخیر و بتدریج در مقاطع مختلف تا امروز همو مانده تصمیم سازمان و به منظور حفظ آنان به خارج کشور فرخوانده شده و اکثر آنها عنوان مهاجر سیاسی در کشورهای مختلف اقامت گرفته اند . کمتر از یک سوم باقی مانده یا از فعالیت تشکیلاتی یا کلاً فعالیت سیاسی کناره گرفته و یا هنوز هم در سازمان های موجود در کشور فعالند .



چنین است شمای عمومی وضعیت و سرنوشت رفقای ما :

در اولین نگاه به این صحنه و تداومی وضع کشور هر ناظر کم اطلاعی نیز اینرا درک می کند که در وضع فعلی برگزاری انتخابات و جمع آوری رای کلیه اعضای سازمان و تعیین "نمایندگان" آنها از این طریق زائوخالی است. متأسفانه حق و حقوق ۱۰، ۲۰ هزار عضو سازمان در تعیین سرنوشت سازمانشان را شرایط اختناق و سرکوب اساساً پایمال کرده و آنان را حتی از حق ارتباط با همیان خود نیز محروم کرده است.

شمای فوق نشان می دهد که ویژگی عمده شرایط اختناق و سرکوب بویژه تداوم این شرایط جدائی میان توده اعضا و مسئولین است. ده ها هزار عضو و هوادار فعال با صدها نفر کادر مسئول مجموع نیروی سازمان ما را تشکیل می دهد. ما در شرایط حاضر به هیچ وجه قادر نیستیم کنترهای برگزار کنیم که از نمایندگان منتخب هزاران عضو فعال سازمان در سراسر کشور تشکیل شده باشد.

بسیاری از رفقای مقیم خارج می پرسند اعضای که از تباطل تشکیلاتی آنها با رهبری مدتهاست قطع است را چگونه می توان باز هم عضو محسوب کرد؟ آیا این افراد اساساً هنوز هم باید عضو محسوب شوند؟ آیا آنها نقشی هم در جنبش دارند؟

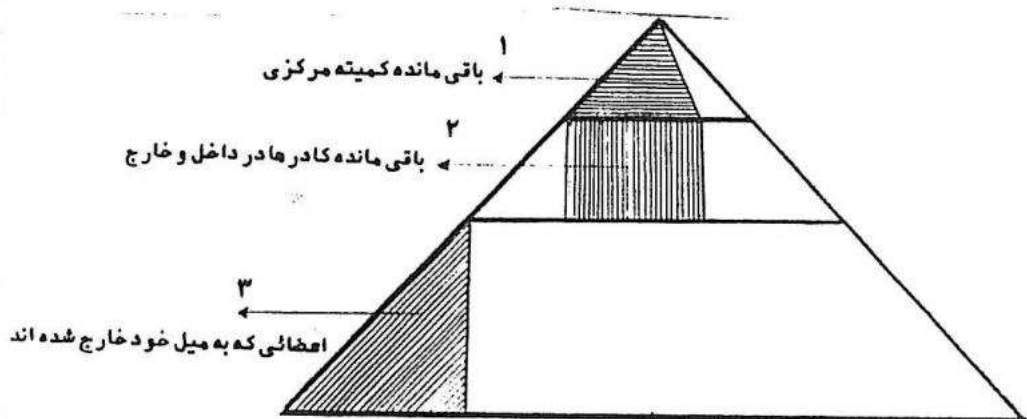
به این سوال باید از آخر جواب داد. آری شما هم، که اکنون در خارج کشور اقامت گزیده‌اید، می‌توانید خود باین سوال پاسخ دهید. شما بسیاری از دوستان و آشنایان را می‌شناسید که هم اکنون در داخل کشور همچنان هستند و نه تنها عقاید انقلابی خود را حفظ کرده‌اند، بلکه در محیط کار و زندگی مشخصاً فعالند و بسود عقاید خود تاثیر می‌گذارند. اما بنظر من تاثیر فعالیت آنها در جامعه البته با تاثیر فعالیت اعضای مرتبط با سازمان و متشکل قابل مقایسه نیست. در وضع فعلی کسانی که در سبته‌های سازمان در داخل کشور فعالند، حتی اگر در حوزه پایه هم سازماندهی شده باشند، نقش بالقوه آنها در جنبش، بنابه یک ارزیابی منصفانه، نباید نقشی کمتر از کادرهای مسئول در سطح کمیته شهرها و یانواحی تهران ارزیابی شود.

از سوی دیگر نقش اعضا و هواداران فعال غیر مرتبط با رهبری در داخل کشور روی مبارزات مردم را می‌توان با نقش و تاثیر اعضا و هواداران فعال مرتبط با رهبری در خارج کشور نیز مقایسه کرد. بنظر من (و فکر می‌کنم بنظر همه رفقا) این دو نقش نیز با هم قابل قیاس نیست. هر گاه میزان تاثیر فعالیت هر توده فعالینی که ارتباط خود را با مردم، حتی بدون ارتباط تشکیلاتی، حفظ می‌کنند بمراتب از رفقای که ارتباطشان با مردم قطع و در خارج ارتباطشان با تشکیلات وصل می‌شود در جنبش و مبارزات واقعی مردم می‌تواند موثرتر باشند. هم از اینروست که رهبری سازمان مکرراً و مکرراً تاکید می‌کند که مهاجرت برای رفقای که می‌توانند در کشور بمانند یک اشتباه بزرگ است.

بنابر این مساله برگزاری کنگره به نحوی که بتواند واقعا راده توده اصلی (بیش از ۹۰٪) نیروی سازمان را از طریق انتخابات انعکاس دهد اساساً منتفی است. چنین کنگره‌ای در شرایط سرکوب و اختناق غیر قابل برگزاری است.

اگر بخواهد راده‌ای (یک مجمع صلاحیتدار) مافوق کمیته مرکزی در سازمان تشکیل شود اعضای این مجمع فقط می‌توانند از میان نیروهای انتخابی شوند که در حال حاضر قابل دسترسی هستند و بمر حال بنوعی ارتباط خود را با سازمان حفظ کرده‌اند. این نیروها کدامند؟ شمای زیر وضع این نیروها را مشخص می‌کند: این نیروها عبارتند از:

- ۱- اعضای باقی مانده کمیته مرکزی
- ۲- مسئولین تشکیلات که بدستور سازمان به خارج فراخوانده شده و یا هم اکنون در داخل کشور متشکل اند و بارهبری ارتباط دارند.
- ۳- آندسته از اعضا و هواداران متشکل که به تصمیم شخصی در خارج اقامت دارند و به این دلیل می‌توانند بارهبری ارتباط بگیرند.



اما برآستی نمایندگان کنگره چگونه می توانند و باید از میان نیروهای موجود در تشکیلات انتخاب شوند؟ تمام بحث های شعبه تشکیلات، هیات سیاسی و پلنوم کمیته مرکزی تا مهر ۶۶ متوجه پاسخ به همین سوال بوده است.

اولین مسأله ای که در این بحث ها مورد توجه قرار داشته است ناهمگونی آشکار و تفاوت های کیفی میان این ۳ بخش بوده است. بخش ۱ و ۲ تماماً مسئولین تشکیلات بوده و توده وسیع اعضای سازمان را متشکل و هدایت کرده در شرایط مخفی زیر سرکوب و فشار (و اکثراً در دور رژیم شاه و خمینی) ایستاده و سازمان را ساخته اند. تاکنون بیش از نیمی از رفقائی که در بخش ۱ و ۲ فعال بوده اند اسیر و یا شهید شده اند، در حالیکه بخش سوم هیچگاه در چنین سطحی در جنبش مسئولیت نداشته اند. آنها فقط بخش کوچکی از اعضای سازمان (حدود ۵٪) را تشکیل می دهند. البته واقعیت اینست که خروج کادرها (مسئولین) از کشور و بیکار ماندن (فاقد مسئولیت ماندن) اکثر آنان در خارج در دراز مدت موجب می شود که در عمل فاصله ها محو شود و تاثیر عملی مسئولین سابق که سال ها بیکار (بدون مسئولیت مستقیم و موثر بر داخل) مانده اند همطراز دیگر رفقائی قرار گیرد که هیچگاه نقش و تأثیری نداشته اند.

در مهر ۶۶ بحث این بود که شرایط کار مخفی و عدم شناسائی ها، توزیع ناهمگون نیروهای سازمان در مناطق مختلف جهان و ناهمگونی فاحش ترکیب نیروهای سازمان در خارج باعث می شود که چنانچه تصمیم گرفته شود تمام نمایندگان کنگره توسط اعضای عملاً موجود سازمان در خارج انتخاب شوند ترکیب حاصل شده دورترین ترکیب در مقایسه با ترکیبی است که تمام ده ها هزار نیروهای واقعی

سازمان می‌توانستند انتخاب کنند، پلنوم مهر عریبه این نتیجه رسید که نه کمیته مرکزی و اعضای مقیم خارج هیچکدام مجاز نیستند از طریق برگماری یا لیست کاندیداتوری عده‌ای را به عنوان نمایندگان کنگره<sup>۴۴</sup> انتخاب کنند. کمیته مرکزی نمی‌تواند چون که در عمل اگر یک گرایش آرا بیشتر در کمیته مرکزی داشته باشد می‌تواند همین گرایش کنگره را هم از آن خود کند و این فیر دموکراتیک است. اعضا نمی‌توانند چون نه می‌توانند رای بدهند و نه کسی را می‌شناسند که بعنوان نماینده کنگره انتخاب کنند.

منطق اساسی پلنوم عریه این بود که شرایطکار مخفی نه تنها باعث می‌شود که ارتباط توده اعضا با مسئولین قطع شود بلکه باعث می‌شود که توده اعضا هیچ شناختی از میزان خدمات، سوابق و توانائی‌های کادرها و مسئولین نداشته باشند. شرایطکار مخفی باعث می‌شود کادری که بیشتر در کشور مانده و دیرتر خارج شدن و در خارج نیز فعالیت و سوابق او شناخته شده نیست به جرم تطبیق فعالیت خود با شرایطکار مخفی از حق شرکت در کنگره محروم شود. منطق اساسی پلنوم مهر عریه این بود که شرایطکار مخفی ما را او میدارد که نتوانیم به کادرهائی که هیچ کدام شناختی از سوابق هم ندارند بگوئیم از میان خود عده‌ای را برای شرکت کنگره انتخاب کنید. درست تر و دموکراتیک تر آنست که همه آن مسئولین خود به کنگره دعوت شوند. چون برگزاری انتخابات میان آنها بدون انتشار تمام اطلاعات در باره هر یک هم اساساً فیر مقدور و هم بکلی فیر منطقی است. دعوت آنها به کنگره نمی‌تواند توسط اعضائی صورت گیرد که آنها را می‌شناسند. چون ارتباط بیش از ۹۰، ۹۵٪ آنها با مسئول مربوطه در حال حاضر متاسفانه قطع است.

تشکیل کنگره بر اساس طرح رده از همین منطق پیروی می‌کند. طرح رده می‌گوید: اگر اکثریت اعضا در دسترس نیستند، اگر اعضای در دسترس اساساً شناختی از سوابق کادرها و مسئولین ندارند و نمی‌توانند داشته باشند که بر اساس آن شناخت رای بدهند اگر نامگونی و پراکندگی توزیع نیروهای سازمان در کشورهای مختلف جهان (مثلاً در یک کشور از ۱۰۰ نفر بیش از ۹۰٪ آنان حتی عضو ساده هم نیستند و در جای دیگر بعکس بیش از ۹۰٪ از

تشکیلات داخل و انتقال دائمی برخی مسئولین آن به خارج به دلایل امنیتی و نیز اهرام برخی رفقا به داخل برای ماموریت‌های سازمانی همه و همه واقعیاتی هستند که در سازمان ما عمل می‌کنند، درست و دموکراتیک آنست که رفقای که امروز هنوز در چارت تشکیلات داخل مسئول هستند و یادروز مسئول بوده‌اند و بنا به تصمیم سازمان مسئولیت خود را تحویل داده و به خارج فراخوانده شده اند ممگی به کنگره دعوت شوند. تنها راه دموکراتیک تر کردن کنگره در شرایط فعلی گسترش کنگره یعنی دعوت رده‌های پایین تر و پایین تر به کنگره و کم کردن نسبت کمیته مرکزی به کل نمایندگان است. طرح رده می‌گوید: بجای اینکه عده‌ای از میان مسئولین سازمان توسط این یا آن جمع (کمیته مرکزی یا کسانی که سوابق آنها را نمی‌داند) انتخاب<sup>۴۴</sup> شوند بگذار همه آن مسئولین در کنگره حضور یابند. مسئولینی



که نیمی از آنها تاکنون در راه سازمان‌های جان باخته‌اند و نیمی دیگر نیز هم‌اکنون هستی خود را وقف سازمان کرده‌اند.

با تحصیل مهاجرت به مسئولین تشکیلات هم‌لا نیروی انتخاب‌کننده در کشور و کادرهای مسئول به خارج از کشور منتقل شده‌اند، همه کمی از اعضاء و هواداران نیز بدون آنکه دلایل سیاسی و سازمانی ایجاد کرده باشد، به خارج کشور مهاجرت کرده‌اند، همه ای که هیچ شناختی از سوابق و عملکرد مسئولینی که به خارج فراخوانده شده‌اند ندارند و اگر هم داشتند مجاز نبودند بجای توده‌های که این مسئولین آنها را در اقصی نقاط کشور سازمان داده و هدایت کرده‌اند در باره نمایندگی آنان در کنگره تصمیم بگیرند.

فکری که می‌گوید بگذار اعضاء و هواداران مقیم خارج در باره مسئولین تشکیلات داخل که بنابه دلایل امنیتی و سازمانی بدستور سازمان به خارج کشور فراخوانده شده و یا خواهند شد تعیین کنند که این مسئولین نماینده کنگره باشند یا نباشند اگر ناشی از خامی و ناواردی نسبت به ساخت و یافت سازمان و وضعیت نیروهای آن نباشد، صرفاً می‌تواند از پرورش روحیاتی ناشی شده باشد که محصول مهاجرت و مصائب آن است. نه وجدان، نه عدالت، نه خرد و نه مصالح سازمان و جنبش هیچ کدام حکم نمی‌کنند که با خیل مسئولین تشکیلات داخل که در گمناهی، در زیر تیغ

جلاد مبارزه کرده و سازمان را ساخته‌اند اینگونه برخورد شود. در باره سر نوشت سازمان، در شرایط فعلی که امکان مراجعه به اعضاء نیست، باید لزوماً رفتاری تصمیم بگیرند که بیش از دیگران در ساختن سازمان و محافظت از آن در برابر یورش دشمن نقش داشته‌اند. رفتاری که تمام هستی خود را در همین راه نهاده‌اند. رفتاری که اگر بدست دشمنان رژیم می‌افتادند یا بیافتند همچون دیگر رفتاری هم رده اسیر خود سر نوشتی جز شکنجه‌های و حسیانه و سپس اعدام در انتظار آنان نخواهد بود.

زندانی در وضع فعلی جنبش ما، همانند وضع زندان در دوران رژیم شاه، هم بلحاظ تئوریت‌های که در جنبش با ایستادگی‌های دلاورانه آن شکل می‌گیرد، هم بلحاظ تراکم و انباشت تجارب فنی جنبش انقلابی در آنجا بیگمان نقشی روز افزون در جنبش دموکراتیک ایران بر عهده می‌گیرد. مقاومت قهرمانانه در زندان و پیروزی هر رفیق در مبارزه رو در رو و بسیار دشوار علیه رژیم در زندان سنگ محکی واقعی است که چه فلان منصر مهاجر یا کناره نشین بخواهد یا نخواهد وی را به یک نیروی موثر و فوق‌العاده موثر جنبش بدل می‌کند. وزن و نقشی زندان درست مثل وزن و نقش تشکیلات داخل در سر نوشت جنبش تعیین‌کننده است. اگر قرار است در باره سمت و سوی سازمان و دستگاه رهبری آن امروز در مهاجرت تصمیمی گرفته شود قطع نظر از اینکه این تصمیم چه باشد، به یقین باید گفت که اتوریته و اعتبار آن تصمیم به میزان زیاد بستگی به آن دارد که رفتاری زندان و فالین تشکیلات داخل در باره آن چه تضوات

کنند.

بر اساس این ارزیابی بوده است که پلنوم های مهر ۶۶ و شهریور ۶۷ تصمیم گرفته اند ضوابطکنگره را بر اساس طرح رده چنان انتخاب کنند که رفقای که در داخل کشور در شرایط پیگرد و سرکوب در سالهای اخیر مسئولیت های تشکیلاتی معینی داشته اند متناسب با تعداد سال هائی که در شرایط سرکوب و پیگرد فعال بوده اند از رده های پائین تر نیز به کنگره دعوت شوند. بزبان دیگر اگر پائین ترین رده تشکیلاتی که به کنگره دعوت می شود در سازماندهی سال ۶۱ مقرر است. مسئولین کمیته های شهری باشند، اگر رفقای در همان شهر در سال های بعد مسئولیت تشکیلاتی در سطح نواحی شهر نیز داشته باشند آنها نیز به کنگره دعوت شوند. بنظر من این شیوه بر خورد کاملاً عادلانه و صحیح است و فقط فقط با مکانیسم های طرح انتخاب رده قابل اجراست.

طرح رده فی نفسه در نظر نمی گیریم که اولاده زیادی از رفقای مادر سال های ۵۹ و ۶۰ که سال های اصلی سازماندهی نیروهای سازمان بوده اند در زندان جمهوری اسلامی بسر می بردند، بسیاری از آنان دلارانه در زندان ایستاده و پس از رهائی نیز به سازمان پیوسته اند. اما سازمان به دلایل امنیتی یا دلایل دیگر اینگونه رفتار در مسئولیت سازمانی که شایسته آن باشند قرار نداده و یا حتی بدلیل شناخته شده بودن با آنها قطع ارتباط کرده و یا دستور خروج به آنها داده است. ثانیاً بسیاری دیگر از رفقا نیز بدستور سازمان به دلیل شناخته شده بودن و امکان ردگیری در رده های متعارف سازمانی سازماندهی نشده و در ارتباطات خاص قرار داده شده اند. ثالثاً برخی نیز اساساً وظایفشان ایجاب می کرده است که در رده های متعارف سازمانی سازماندهی نشوند، رابعاً اینکه بسیاری از رفقا هستند که به لحاظ نقش و تاثیری که بالشخصه در جنبش

داشته اند و یا دارند از بسیاری از مشمولین طرح رده برای شرکت در کنگره شایسته ترند ولی از آنجا که شایستگی پذیرش مسئولیت تشکیلاتی در یکی از ارگانهای مشمول رده را نداشته اند از شرکت در کنگره محروم می شوند و بالاخره باید گفت نقایص سیستم سازماندهی و اختلال در کارها باعث شده است که در هر مرحله برخی از رفقای که شایستگی پذیرش مسئولیت در رده های معین تشکیلاتی را داشته اند به این مسئولیت هابرجمارده نشوند.

طرح رده از در نظر گرفتن تمامی این استثنائات عاجز است. مطالعات کمیته مرکزی نشان می دهد که البته نسبت مجموع کسانی که در طرح رده می گنجد نسبت به این استثنائات بالاست اما رقم این استثنائات نیز نه قابل اجتناب است و نه ناچیز. کمیته مرکزی در مهر ۶۶ تصمیم گرفت عده کمی را به تشخیص خود و برای جبران خلل و فرج های طرح رده به کنگره فراخواند. این جبران البته هم عادلانه است و هم ضروری. اما بنظر من فوق العاده ناکافی است. درست تر این بود که بجای انتخاب دلبخواهی

عده کمی از رفقا و دهوت آنها به کنگره اولاً عامل سال های زندان برای فعالین تشکیلات مشخصاً یک عامل و ضریب ارتقاء در نظر گرفته می شد. همانطور که پلنوم ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ بدرستی ۲ یا ۳ سال کار در شرایط مخفی در یک رده پائین تر اعملاً شایسته یک رده ارتقاء می شناسد باید ۲ یا ۳ سال زندان در رژیم شاه یا ضمینی نیز کمتر از ۲ یا ۳ سال کار در یک رده تشکیلاتی بحساب نیاید. این نقص باید در ارگانهای که پیوندهای روی هوا بطر ابررسی می کنند مطرح و مرتفع گردد.

اینکه ما برای اولین بار است که هزم به تشکیل کنگره کرده ایم و تاکنون سازمان هیچگاه دستگاه رهبری خود را در یک مجمع عالی انتخاب نکرده است (هر چند در بهار سال ۵۸ اولین کمیته مرکزی سازمان شامل ۸ نفر با رای حدود ۳۵ نفر اعضای رسمی سازمان در آن تاریخ انتخاب شده اند اما نه در یک مجمع) نظر من اینست که پس از برگزاری کنگره و انتخاب کمیته مرکزی و وضعیت تشکیلاتی هر رفیق دیگر نه بر اساس رده های سابق بلکه بر اساس رده های هملا موجود تعیین شود. اینکه در گذشته رفیقی در ساختن تشکیلات چه مسئولیتی داشته است، هر چند کاملاً قابل احترام است، اما گذشت زمان لزوماً مسئولیت های سابق را شامل مرور خود می کند.

پس از کنگره در خارج کشور فقط کسانی که مسئولیت سازمانی معین بر عهده می گیرند و در عمل نیز همان مسئولیت را انجام می دهند دارای رده تشکیلاتی شناخته خواهند شد. بنظر من کلیه کسانی که در کمیته های شهرها و کشورها در خارج کشور مسئولیت سازمانی تشکیلاتی می پذیرند باید چنانچه اعضای تشکیلات تحت نظر آنها از حد معینی (حدود صد نفر) بیشتر باشند موقعیت تشکیلاتی نظیر پائین ترین واحد متشکل سازمان در داخل کشور (هسته ۳ تا ۵ نفره یا حوزه پایه) را دارا باشند. این کمیته ها باید تماماً انتخابی باشند و در خارج کشور آندسته از مسئولین تشکیلات صاحب رده شناخته شوند که توسط بیش از عده معینی به مسئولیت تشکیلات (عضویت در کمیته) انتخاب شده باشند. علاوه بر این چنانچه رفقای معینی در رابطه با کار برای داخل کشور مسئولیت پذیرفتند (مسئولیتهایی که طبعاً انتصابی است) این مسئولیت ها نیز می تواند رده بندی شود. بدین ترتیب رده تشکیلاتی در داخل کشور پس از کنگره نیز شامل تمام سطوح واحدهای متشکل (هسته های ۳ تا ۵

نفره، گروه های مستقل و مرکزی، ارتباطات فردی و غیره) خواهد بود. اما در خارج کشور تصاحب رده سازمانی متضمن آنست که یا رفیقی در یک کمیته منتخب که نیروی معینی را تحت رهبری دارد انتخاب شود و یا توسط کمیته مرکزی مسئولیت معین شعبه ای در آپارات کمیته مرکزی و یا در رابطه با داخل عهده دار شده باشد. سایر رفقای پر سابقه یا با سابقه یا کم سابقه ای که در خارج کشور در هیچ یک از موارد فوق مسئولیت معین سازمانی بر عهده نمی گیرند در عمل در طراز اعضای ساده ای قرار می گیرند که در داخل کشور گر چه نیروی سازمان محسوب می شوند اما مسئولیت معین سازمانی بر عهده ندارند.

مساله پر کشاکش در پلنوم های مهر ۶۶ و شهریور ۶۷ و حتی پس از آن پیشنهاد سهمیه ای بوده است که به اعضا و هواداران متشکل مقیم خارج تعلق گیرد و آنها بتوانند از طریق برگزاری انتخابات نمایندگان خود را به کنگره اعزام دارند. در کمیته مرکزی ما در اصل موضوع و مفید بودن آن اختلاف نظر نداشته ایم. موضوع مورد مناقشه میزان سهمیه بوده است. ببینیم چرا مفید است که اعضا و هواداران سازمان در خارج کشور خود مستقیماً تعدادی نماینده انتخاب کنند و به کنگره بفرستند؟ اکثریت بزرگ نیروهای سازمان در خارج کشور، رتبی که بالغ بر ۷۰ تا ۱۰۰ درصد کل نیروهای سازمان را تشکیل می دهند حتی هنوز هم عضوگیری نشده اند. جز مهاجرین سیاسی که در سال های بعد در خارج کشور اقامت گرفته اند و همو مقبل از مهاجرت عضو سازمان بوده اند، بقیه همو آرقائی هستند که برای تحصیل و بعضاً برای کار یا به دلایل شخصی دیگر به خارج کشور آمده اند. این نیرو طی سال های اخیر بیشترین سهم را در خارج کشور در فعالیت بسود سازمان داشته و منبع بزرگ کمک مالی و تبلیغ بسود سازمان و هلیه رژیم در خارج کشور است. اما نه مسئولین واحدهائی که این رفقا در آنها نفعاند و نه خود آنها هیچ کدام شامل طرح رده (که صرفاً مربوط به تشکیلات داخل است) نمی شوند. اگر صرفاً طرح رده اجرا شود از این نیرو و هیچ کس به کنگره نخواهد آمد. بعلاوه آنها در هر کشوری یا شهری که زندگی می کنند بعلت شرایط دموکراتیک می توانند نمایندگان خود را که طی سالها از آنها شناخت عملی بدست آورده اند انتخاب کنند. بنابراین برای رفقائی که در خارج از کشور به نفع سازمان فعالیت کرده اند نیز اولابید ترتیب معینی نیز در نظر گرفت که از میان آنها نیز نمایندگانی در کنگره حضور یابند. ثانیاً هم بدلیل امکان برگزاری انتخابات و هم بدلیل فقدان رده بندی سیستماتیک تشکیلاتی در خارج تعیین این دسته از نمایندگان می تواند و باید انتخابی باشد. بنظر من می توان و باید سایر رفقائی که نه بدلیل مسئولیتی که در تشکیلات داخل داشته اند، بلکه به دلایل دیگری در خارج کشور پناهنده گی سیاسی یا اجتماعی گرفته اند (یعنی مهاجرینی که شامل طرح رده نمی شوند) را نیز جز اعضا و هواداران متشکل مقیم در خارج کشور در نظر گرفت و برای همه آنها رده سهمیه تعیین کرد.

تا اینجا در کمیته مرکزی اتفاق نظر وجود داشته است. اما در این زمینه که این سهمیه چقدر باید باشد در پلنوم نظر یکسانی وجود نداشته است. یک نظر که در هر سه پلنوم مهر ۶۶ و شهریور ۶۷ و اسفند ۶۷ مورد تأیید پلنوم قرار گرفت می گوید سهمیه انتخاباتی اعضا و هواداران مقیم خارج باید متناسب باشد با نسبت تعداد آنان به کل نیروهای عضو و هواداران فعال سازمان در داخل کشور. و این نسبت حدوداً ۵ تا ۱۰٪ است. لذا مثلاً اگر قرار است در کنگره ۱۰۰ نفر بر اساس رده شرکت کنند اعضا و هواداران خارج نیز از میان خود ۵ تا ۱۰ نفر را بتوانند انتخاب کنند و به کنگره بفرستند. نظر دیگر معتقد است که این رقم بسیار کم است و باید به ۲ تا ۳ برابر افزایش یابد. دلیلی که برای این افزایش تاکنون من شنیده ام

آنست که این رقم کم باعث تشنج و تهدید بحران در تشکیلات خارج می شود و لذا باید افزایش یابد .  
موضوع دیگر مورد مناقشه در پلنوم های سازمان موضوع نسبت نمایندگان ازمایی به کنگره از داخل و از خارج کشور بوده است . یک نظر همواره تاکید داشته است که باید این نسبت طوری در نظر گرفته شود که تعداد نمایندگان ازمایی از داخل بیش از نمایندگان ازمایی از خارج باشد . این نظر موکداً از پلنوم خواسته است که با در نظر گرفتن ضرائب مهین برای کاهش نمایندگان ازمایی از خارج یا با برگزاری یک دور انتخابات بین آنان تعداد آنان آنقدر کاهش داده شود که از نمایندگان ازمایی از داخل کمتر شوند .

من با اصل این فکر موافقم و فکر می کنم پلنوم های ما نیز همین فکر را تأیید کرده اند بدین معنا که اکنون نمایندگان اعضاء و هواداران مقیم خارج ( نمایندگان انتخاب شده توسط تشکیلات خارج ) حدوداً نزدیک به ۱۰٪ کل نمایندگان کنگره است و ۹۰٪ بقیه همه رفقائی هستند که بنابه مسئولیت سابق و یا لاحق شان در تشکیلات داخل به نمایندگی کنگره انتخاب شده اند . اما من از پیشنهاد های مشخص این فکر اینطور برداشت می کنم که در این فکر نمایندگان ازمایی از داخل فقط رفقائی هستند که پس از شرکت در کنگره به داخل کشور باز می گردند . این فکر بیشتر بودن نمایندگان داخل به خارج را در پیشنهاد عملی خود اینطور بیان می کند که تعداد نمایندگانی که از داخل می آیند و بر می گردند بیش از نمایندگانی باشند که قبلاً از داخل آمده اند اما فعلاً بر نامه بازگشت آنها یک امر مشخص نیست .

راست اینست که هر گاه خواسته باشیم همین فکر را در عمل پیاده کنیم یا اصلاً کنگره ای نمی توانیم تشکیل دهیم و یا اگر تشکیل دهیم با آن نقل و انتقال بزرگ نیرو از داخل به خارج و بالعکس تمام سازمان را بر باد خواهیم داد . این فکر ساده بینانه است که یک سازمان مخفی انقلابی در شرایط عملاً موجود در کشور قادر است همه زیادی از نیروهای خود را برای شرکت در کنگره از کشور خارج و سپس مجدداً آنها را به جای خود بازگرداند . اینکار سازمان های داخل را زیر ضربات خردکننده خواهد کشید . همچنانکه تجربه ستابزده و تازه فوق العاده محدود پلنوم وسیع ۸۵۶ مارا با ضربات بزرگ مواجه کرد .

این امری شدنی است که ما همه زیادی از رفقای مقیم داخل را برای شرکت در کنگره از راه های مختلف در خارج فراخوانیم و سپس آنها را همین جا در کشورهای مختلف ساکن و یا پناهنده سازیم . اما اینکار نیز بازی با سرنوشت سازمان و نیروهای آنست . اگر کنگره بخواهد ریشه سازمان در کشور را تضعیف کند بنظر من بهتر است چنین کنگره ای اصلاً تشکیل نشود .

و بالاخره چه تفاوتی می توان میان رفیقیتی که اکنون از کشور برای شرکت در کنگره خارج می شود با رفیقیتی که قبلاً خارج شده قائل شد جز اینکه طول زمان پذیرش مسئولیت در شرایط مخفی را به ارتقا رده سازمانی منجر سازیم . کاری که در پلنوم های ۶۶ و ۶۷ بدان عمل شده است .

البته می‌توان برای دمیدن روح بیشتری از داخل مشمولین طرح رده که در سال های ۶۲ و ۶۳ از کشور خارج شده اند را کاهش داد تا بدین ترتیب سهم کسانی که در سال های ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ خارج شده اند افزایش داده شود. اینکار عملی است اما بنظر من نه مراد پیشنهاد دهنده را بر آورده می‌کند و نه در دسر کمی برای سازمان ایجاد خواهد کرد.

بدین ترتیب فکر من اینست که پلنوم های ۶۶ و ۶۷ هم لاروش در ست و مطلوبی را برای ایجاد تناسب میان نمایندگان داخل و خارج تصویب کرده اند و نیازی به تغییرات بزرگ در این تصمیمات از نظر من وجود ندارد.

پ ساکنون بطور مشخص چه باید کرد؟

آنچه من تاکنون در اینجا نوشته‌ام همه ادله و براهینی است که کمیته مرکزی می‌تواند در صحت دیدگاه‌ها و تصمیمات جمعی خود در پلنوم های ۶۶ و ۶۷ ارائه دهد. این نوشته‌ها از جمله بحث پیرامون ایرادات و پیشنهادهایی که در پلنوم های فوق طرح شده اند را نیز شامل گردید. اما طبعاً نمی‌بایست نمی‌توانست به نقطه نظر هائی که خارج از پلنوم در سازمان مطرح شده و می‌شود بپردازد.

در ست این بوده و هست که هر رفیق صاحب نظر که پیرامون مسایل کنگره و چگونگی تشکیل آن در شرایط اختلاف و سرکوب و بویژه در وضع فعلی نقطه نظرها و یا پیشنهادهای مشخص دار د آنها را طی مقاله ای بنویسد و در بولتن منتشر کند تا همگان از آن مطلع شوند و امکان تطوات پیرامون آن پیدا کنند. بخصوص انتظار این بوده است که رفقای که اعتراضات تندی نسبت به تصمیمات پلنوم های ۶۶ و ۶۷ داشته‌اند و حتی به گفته برخی در اعتراض به این تصمیمات از سازمان استعفا داده اند بجای هر کار تلم دست می‌گرفتند و در مبارزه منطقی دلایل خود را برای رفقای خود توضیح می‌دادند.

ما در کمیته مرکزی در یک کلام تشفیص داده‌ایم که کنگره سازمان در وضع فعلی جز مجموعه کادرهای سازمان که تعدادی نمایندگان منتخب اعضاء و هواداران متشکل خارج نیز بدان اضافه می‌شوند هیچ جمع دیگری را نمی‌تواند در بر گیرد و هر تدبیر دیگری برای تشکیل کنگره هم از نظر رعایت دموکراسی، هم از نظر پایگاه آن در تشکیلات، هم از نظر عملی بودن اجرای آن، هم از نظر رعایت حق انصاف و عدالت از آنچه که پلنوم با اتفاق آراء تصویب کرده است نه تنها مناسب تر نیست، بلکه قطعاً ناهنجارتر خواهد بود.

در صورتیکه این اساس پذیرفته شود، آنگاه می‌توان: ۱- روی کمتر یا بیشتر گرفتن رده‌ها، ۲- روی کمتر یا بیشتر بودن تعداد نمایندگان انتخابی، ۳- کمتر یا بیشتر بودن نمایندگان داخل و خارج، ۴- حق جبران کمیته مرکزی، تعداد آن و نیز ضوابط آن، و نیز احیاناً یکی دو مساله مشابه دیگر بحث و

اختلاف نظر داشت، اما در صورتیکه این اساس پذیرفته نشود باید بحث را بطور ریشه‌ای در جای دیگر آغاز کرد.

من بدین وسیله بار دیگر از تمام رفقای که روی طرح مصوب کمیته مرکزی نظر اصلاحی دارند یا آن را بکلی رد می‌کنند و طرح دیگری را پیشنهاد می‌کنند دعوت می‌کنم که نظرات و پیشنهادهای خود را برای کمیسیون بولتن و کمیته مرکزی بفرستند تا هم در تشکیلات انتشار یابد و هم بتوانند مورد رسیدگی قرار گیرند.

اکنون بنا به تصمیم پلنوم اسفند ماه کمیته مرکزی مقرر گردیده است که هر رفیقی هر پیشنهادی در رد یا اصلاح مصوبات کمیته مرکزی حول ضوابط کنگره دار دآن را برای کمیته مرکزی ارسال دارد تا از یک طرف در تشکیلات جهت اطلاع سایر رفقا انتشار یابد و از سوی دیگر در یک مجمع صلاحیت دار مافوق کمیته مرکزی مورد رسیدگی و تصمیم‌گیری قطعی قرار گیرد.

رفقا همه میدانند که از دیماه ۶۷ تا اسفند ماه ۶۷ در دستگاه رهبری سازمان تلاش همده‌ای بعمل آمده است که به پیشنهادها، انتقادات و نقطه نظرهایی که شنیده می‌شود در برخی واحدها در داخل و خارج کشور مطرح شده است بنمو معقول و منطقی رسیدگی و در باره آنها اتخاذ تصمیم شود. در این رابطه کار بزرگ پلنوم اسفند ۶۷ این بوده است که زمان، دستور و ترکیب مجمعی را تعیین کند که به پیشنهادهای مطرحه در تشکیلات در مورد ضوابط کنگره رسیدگی کرده و در باره آنها برای قطعی تصمیم‌گیری نهائی را بعمل آورد.

در پلنوم اسفند ۶۷ پیشنهاد مختلف در باره ترکیب مجمع قطعی‌کننده ضوابط مطرح شد، به شرح زیر :

پیشنهاد اول : این مجمع مجمعی باشد متشکل از مجموعه کادرهای سازمان

پیشنهاد دوم : این مجمع مجمعی باشد متشکل از مجموعه کادرهای سازمان + تعدادی نماینده منتخب از سوی اعضاء و هواداران متشکل در خارج کشور (به نسبت تعداد آنها به اعضاء و هواداران مقیم داخل)

پیشنهاد سوم : این مجمع مجمعی باشد متشکل از مجموعه کادرهای سازمان + تعداد بیشتری نماینده منتخب (دو سه برابر بیش از نسبت فوق)

پیشنهاد چهارم : این مجمع مجمعی باشد متشکل از کمیته مرکزی + به همان تعداد نماینده انتخابی از سوی تشکیلات خارج و از سوی داخل به نسبت ۵ به ۳

پیشنهاد پنجم : در یک همه‌پرسی از کلیه اعضای سازمان در داخل و خارج ببینیم که آیا مصوبات را رفق قبول دارند یا نه. نتیجه همه‌پرسی هر چه شد اجرا شود.

همانطور که رفا در گزارش هیات سیاسی در باره پلنوم اسفند ماه ۶۷ خوانده‌اند پلنوم با پیشنهاد دوم موافقت کرده است. نظر من در باره این پیشنهادها چیست ؟

بنظر می‌رسد صالح‌ترین و سهل‌ترین ارگان برای اظهار نظر قطعی در باره ضوابط‌کنگره ارگانی متشکل از مجموعه کادرهای سازمان (پیشنهاد اول) باشد. من از این نظر چنین ارگانی را منیدتر میدانم که در دستگاه رهبری در باره تعداد نمایندگان اعضا و هواداران مقیم خارج اختلاف نظر وجود دارد و شناخت جامعی که مورد تأیید هم باشد پیرامون آن وجود ندارد. می‌توان به این شکل عمل کرد که مجمع کادرها تشکیل شود و در باره اساس طرح (انتخاب رده) و پیشنهاد اصلاحی (در صورت تأیید اساس طرح) و از جمله پیشنهادها در مورد سهمیه نمایندگان اعضا و هواداران مقیم خارج تصمیم بگیرد. تشکیل مجمع کادرها احتیاج به هیچ کار اضافه ندارد. تمام کارهای تدارکاتی در پلنوم‌های محرر و شورای رهبری انجام شده و می‌توان نورآترافرا خواند.

با این حال از آنجا که اکثریت کمیته مرکزی صلاح تشخیص می‌داد که در تصمیم‌گیری پیرامون ضوابط‌کنگره نیز بهتر است نمایندگان اعضا و هواداران متشکل در خارج کشور نیز به مجمع صلاحیت‌دار مرکب از کادرهای مسئول تشکیلات داخل دعوت شوند این پیشنهاد مورد تصویب قرار گرفت. دلیل اصلی رفقا به برداشت من آن بوده است که از برافراختن بحث جدید حول سهمیه اعضا و هواداران خارج جلوگیری شود و رفقای سازنده تشکیلات خارج نیز در همان حدی که در ساختن تمام سازمان نقش داشته‌اند در تعیین سرنوشته آن مشارکت کنند.

در مورد پیشنهادیکه می‌گوید همه بیشتری نماینده برای اعضا و هواداران مقیم خارج در نظر گرفته شود. بنظر من هیچ مبنای منطقی برای این افزایش وجود ندارد. معلوم نیست رفیقی که می‌گوید این سهمیه باید دو برابر یا سه برابر شود بر اساس چه منطقی این پیشنهاد را ارائه می‌دهد. اینکه گفته می‌شود اگر سهمیه اعضا و هواداران خارج به نسبت تعداد آنها به کل اعضا و هواداران سازمان باشد آنها نخواهند پذیرفت و وضع تشکیلات خارج بهم میریزد اولاً تو همین به این رفقاست، ثانیاً اگر بفرض محال چنین نیروئی در خارج کشور در تشکیلات سازمان متشکل شده باشد قبل از هر چیز باید خود همین مساله را حل کرد. اگر بنا به شورش‌گری باشد همگان می‌دانند که بیشترین امکانات برای شورش‌گری در دست کمیته مرکزی است. کمیته مرکزی هم می‌تواند بگوید اگر برای هر عضو کمیته مرکزی چند رای در نظر گرفته نشود اصلاً کنگره‌ای در کار نخواهد بود و فیره و هدهای هم از رفقای مصلحت طلب بگویند: "خوب رفقا وضع اینطور است دیگر باید راه حل پیدا کرد". بنا بر این تأکید می‌کنم اولاً این حقیقت ندارد که رفقای مقیم خارج (که بعلت ننگبیدن در طرح رده هیچ نماینده‌ای مطابق طرح رده به کنگره نمی‌فرستند) حاضر نیستند به نسبت تعدادشان به کل نیروی سازمان در داخل کشور نماینده خود انتخاب و به کنگره بفرستند. ثانیاً اگر بفرض محال چنین باشد باید قبل از اقدام در یک بحث منطقی این مساله برای آن رفقا توضیح داده شود و حل گردد.

در مورد پیشنهاد پنجم که می‌گوید "رفراندم کنیم نتیجه هر چه شد اجرا شود" این کار اولاً عملی



نیست چون به اکثریت قریب به اتفاق اعضای سازمان دسترسی نیست. اگر منظور همه پرسى از فعالین هملا موجود در شبکه تشکیلات داخل سازمان است، آنها در وضع فعلی هملا کادرهای ارزشمند سازمان هستند و در خارج کشور هم باید در همین سطح همه پرسى شود و اگر همه پرسى در این سطح صورت گیرد آنگاه دیگر اینکار همه پرسى از همه اعضا نیست. اینگونه رفراندوم همه پرسى از کادرهاست و اگر چنین است چرا ارگانی متشکل از همه کادرها تشکیل ندهیم (بارای حضوری، وکالتی و یاقیابی) گذشته از این رفراندوم برای گرفتن جواب آری یا نه است. در حالیکه ما علاوه بر این نیاز داریم روی اصلاحات طرح تشکیل کنگره نیز تصمیم بگیریم و اینکارها را در خارج ارگان (اجلاس) و از طریق رفراندوم نمی توان انجام داد. باز هم تنها کمیته مرکزی می ماند که باید پیشنهادها را بررسی و درباره آن تصمیم قطعی بگیرد.

من شخصاً به رفراندوم (همه پرسى بصورت توزیع و جمع آوری پرسفنامه در سطح هر چه وسیع در میان همه نیروهای سازمان) و چه با راندوم (نمونه پرسى بصورت توزیع و جمع آوری پرسفنامه بصورت تصادفی در مناطق مختلف فعالیت اعطاء) کاملاً موافقم. اینها روش های علمی و تجربه شده ایست که قطعاً برای تصمیم گیری پیرامون مسایل جاری و حتی اساسی سازمان نیز می توانند سود بخش و موثر باشند. هم همه پرسى و هم نمونه پرسى به ارگانهای تصمیم گیرنده بسیار کمک میکنند که تصمیمات صحیح، بموقع و منطبق بر شرایط اتخاذ کنند. ما در پلنوم اسفند در این باره بحث بسیار داشتیم و بالاخره پلنوم تصویب کرد که این روش برای تحکیم ارتباطات ارگانهای مافوق و مادون و برای مشارکت بیشتر همه رفقا در روند های تصمیم گیری در سازمان بکار گرفته شود. البته لازم به تذکر است که بدون یک سیستم منظم گزارش دهی و گزارش گیری، بدون اطلاع فعالین سازمان از مسائل مهمی که به سر نوشت سازمان باز می گردد، طبعاً نظر سنجی (نمونه پرسى یا همه پرسى) و نه تشکیل مجامع و ارگانها بیشتر جنبه صوری و صحنه آرائی بخود خواهد گرفت تا مشارکت واقعی.

و اما درباره پیشنهاد چهارم، این پیشنهاد در واقع صورت مشخص تر همان پیشنهادی است که در نامه رفقای شش گانه انتشار یافته. این پیشنهاد می گوید جمعی مرکب از کمیته مرکزی پادشاه به همان تعداد نمایندگان تشکیلات داخل و خارج به نسبت ۳ به ۵ تشکیل شود و درباره ضوابط کنگره و مصوب پلنوم های مهر ۶۷ و شهریور ۶۷ و نیز سایر پیشنهادهائی که حول ضوابط کنگره مرکزی و تشکیلات مطرح است و درباره نحوه هدایت سازمان تا کنگره و نیز درباره اسنادی که باید به کنگره ارائه شود تصمیم گیری قطعی بعمل آورد. این پیشنهاد می گوید نمایندگان خارج همه انتخابی باشند. نمایندگان داخل هم اگر امکان داشت انتخابی باشند. درباره این پیشنهاد چه می توان گفت؟ :

اول اینکه: اگر رفقای پیشنهاد دهنده معتقدند که چنین جمعی اراده وسیع تری از سازمان را در

مقایسه با مصوبات ۶۶ و ۶۷ نمایندگی می کند پس چرا همین جمع را برای کنگره پیشنهاد نمی کنند؟ اگر واقعاً هم طرح مصوب آن پلنوم های تواندیک ارگان مافوق کمیته مرکزی باشد و هم ارگانی که بر اساس پیشنهاد فوق تشکیل می شود ارگان مافوق کمیته مرکزی است رابطه این دو ارگان چیست؟ کدام دموکراتیک تر است؟ کدام به اراده عموم سازمان نزدیک تر است؟ شما با کدام منطق می خواهید مردو را بهترین معرفی کنید؟ این پیشنهاد شما، وقتی شما از مصوبات پلنوم های ۶۶ و ۶۷ دفاع می کنید مریباید این می اندازد که:

شرطها حق نیست بایک دل دو دلبر داشتن

یاز جانان یاز جان باید که دل برداشتن

شما خود پیش و جدان خود می گوئید مصوبات ۶۶ و ۶۷ خیلی بیشتر به اراده واقعی سازمان نزدیک تر است آنوقت در تشکیلات می گوئید خوبست یک چیز دیگر هم بالای کمیته مرکزی درست کنیم که البته به آن اندازه دموکراتیک نیست ولی تشکیل آن مفید است. خوب تشکیلات (و از جمله صادق بعنوان یکی از اعضای آن) از شما می پرسد اگر جمع صلاحیتداری که بر اساس مصوبات ۶۶ و ۶۷ تشکیل میشود از این جمع دموکراتیک تر است پس چرا از همان دفاع نمی کنید، چرا طرح دیگری را زمین می زنید؟ اگر واقعاً بر این باورید که طرح جدید اراده وسیع تری از تشکیلات را بازتاب می دهد و پایگاه وسیع تری دارد (یعنی این از مصوبات ۶۶ و ۶۷ دموکراتیک تر است) پس دیگر دفاع شما از آن مصوبات چه صیغه ایست؟

دوم اینکه: در محافل دستگاه رهبری سازمان شنیده می شود که چون هدهای از رفقا با اساس مصوبات پلنوم های ۶۶ و ۶۷ مخالفت کرده اند پس نمی توان بر اساس همان مصوبات مجمعی تشکیل داد که در باره پیشنهادها اظهار نظر کند. این استدلال بی پایه است. زیرا اولاً این رشته رانهایتی نیست چون اگر با مجمع پیشنهادی شما نیز هدهای مخالفت کردند شما باز هم بر اساس همین منطق مجبور خواهید شد مجمع دیگری را پیشنهاد کنید و الی غیر النهایه.

سوم اینکه: ممکن است گفته شود (گرچه تاکنون هیچ کس چنین چیزی نگفته و نمی توانست بگوید) طرفداران مصوبات ۶۶ و ۶۷ در سازمان از طرفداران پیشنهاد جدید کمترند و از این نظر بهتر است کمیته مرکزی موافقت کند که مجمع بر اساس طرح جدید شما تشکیل شود. در برابر این استدلال (البته بهتر است بگوئیم ادعا) باید گفت اولاً چه مجمعی صالح تر از مجمع متشکل از مجموعه کادرهای سازمان، اگر واقعاً اکثریت کادرهای سازمان تشخیص دهند که طرح جدید شما بهتر است از مصوبات ۶۶ و ۶۷ خوب این بدین معناست که سازمان تصمیم گرفته است طرح جدید شما بجای آن مصوبات بنشیند و می نشیند. اگر هم مجمع کادرها رد کردند خوب نمی توان گفت که طرح جدید شما واقعاً در پائین

طرفداران بیشتری دارد. ثانیاً چه طور هما خود باور می کنید که این حرف درست باشد که آن طرح طرفدار بیشتری دارد؟ این حرف را چگونه می توان باور کرد که وقتی تمام کمیته مرکزی سازمان یک پارچه می گوید مصوبات ۶۶ و ۶۷ به اراده واقعی سازمان نزدیکترین است، وقتی اکثریت بزرگ کادرهای سازمان با تشکیل مجمع بر اساس این مصوبات موافقت دارند، در شرایطی که اکثریت اعضای سازمان اساساً در وضعی نیستند که جز فعالیت بنفع سازمان در باره مسائل آن اظهار نظر موثر داشته باشند. این دیگر کدام رفقایند و کدام رفقای می توانند باشند که با تشکیل مجمع کادرها، نمایندگان انتخابی اعضاء و هواداران مقیم خارج مخالف باشند و اکثریت کل سازمان را هم تشکیل دهند؟ ثالثاً تصور کنید ما از پلنوم ۶۷ که بیرون آمدیم به تشکیلات گزارش می کردیم که بالاخره بعد از ۳ سال بحث نظر کمیته مرکزی باتفاق آراء این شد که مجمعی مافوق کمیته مرکزی برای تصمیم گیری پیرامون فلان و بمان بشکل زیر تشکیل شود: کمیته مرکزی به همان تعداد نمایندگان داخل و خارج به نسبت ۳ به ۵.

و اتفاقاً یک لحظه تصور کنید واکنش رفقای که متأسفانه مضمون مصوبات ۶۶ و ۶۷ را "پوروکراتیک"، "نادموکراتیک"، "فرمایشی" و فیره تلقی کرده اند در برابر این پیشنهاد چه واکنشی از خود نشان می دادند؟ شمار رفقای که می گوئید مجمع ۵۰-۵۰ از کمیته مرکزی و تشکیلات در میان کادرها و اعضای سازمان پایگاه بیشتری از مجمع تمام کادرها + نمایندگان انتخابی اعضا و هواداران خارج دارد و اتفاقاً اگر مصوبات پلنوم های ۶۶ و ۶۷ همین پیشنهاد ۵۰-۵۰ شما می بود فکر می کنید آن رفقای معترض امروزین آن روز چه واکنشی از خود نشان می دادند. از تمام شما صمیمانه می خواهم که لحظه ای این صحنه را پیش خود تجسم کنید. مطمئنم که شما به نتایجی درست خواهید رسید. آیا اتفاقاً شما نمی توانید تصور کنید که پیشنهاد جدید صدای اعتراض صد برابر گوش خراش تر از آن جانب برخی از این معترضین بلند می کرد که:

این چگونه دموکراسی است که کمیته مرکزی در آن ۵۰ در صد و کل تشکیلات هم در آن ۵۰ در صد سهم داشته باشد.

اصلاً کمیته مرکزی صلاحیت ندارد. هر نظری که کمیته مرکزی بدهد از قبل معلوم است که پوروکراتیک است.

داخل که دست خودشان است و هر کس را خواستند می آورند. ما که از آنجا خبر نداریم. جمعی که نصفش کمیته مرکزی باشد و نصف دیگرش هم نیمه اش "انتصابی" های کمیته مرکزی باشد از قبل تکلیفش روشن است. این یک جمع فرمایشی است نه یک جمع دموکراتیک.

من یک سر سوزن هم شک ندارم اگر پلنوم شهریور ۶۷ طرح ۵۰-۵۰ را تصویب می کرده این "استدلال"ها و داد و موارها از جانب همان رفقای که مضمون مصوبات ۶۶ و ۶۷ را "پوروکراتیک" و

«فرمایشی» نامیده اند صد برابر تندتر عنوان می شد. من مطمئنم که نویسندگان نامه عذره و همه رفقای که امروز آن پیشنهاد را طرح کرده اند نیز نمی توانند در این زمینه طور دیگری فکر کنند. آخر برای همه ما بالا و پائین و هلت و معلول اعتراض‌هایی از این دست تا بیخ‌اش روشن است. همه رفقا خوب میدانند که هلت این حرف‌ها «هم دموکراسی» یا «دغدغه حفظ تشکیلات» نیست. محیطی که در آن بسر می‌بریم برای کشت این حرف‌ها بسیار مساعد است. تقصیر از این‌ها نیست.

چهارم اینکه: حالا رفقای از این دست و اعتراضاتی از این قماش بکنار، من خطاب به پیشنهاد دهندگان طرح باصطلاح جدید می‌گویم اگر شما این طرح را بجای طرح‌های ۶۶ و ۷۶ بنشانید جواب ده‌ها و ده‌ها کادری که هر کدام ۱۵ تا ۲۰ سال تمام هستی و زندگی خود را در راه سازمانشان گذاشته و آن را در سخت‌ترین شرایط دوش کشیده و به میان مردم برده اند را چه میدادید وقتی آنها می‌گفتند چرا ما پس از این همه سال‌ها تلاش برای سازمانمان باید از مضارکت مستقیم در تعیین سرنوشت آن محروم شویم؟ آیا فکر نمی‌کنید شما با طرح خود حداکثر ۱۰، ۲۰ یا ۳۰ درصدان کادری که همه‌شان برای این سازمان ۲۰ سال است زحمت کشیده و تمام زندگی خود را وقف آن کرده‌اند هم‌لازم شرکت در «جمع صلاحیت‌دار» محروم می‌کنید؟ آیا فکر نمی‌کنید این شکل کنار گذاشتن اکثریت کادرها بویژه در وضعیت بحرانی کنونی خودنویسی لگدزن به سازمان است؟

پنجم اینکه: رفقای عزیز اگر شما به هیچ کدام از این حرف‌ها باور ندارید، که بعید است چنین باشد، امتحان آن گرچه به هیچ وجه مجانی نیست و خسارات بزرگ بر سازمان خواهد زد، اما به هیچ وجه غیر عملی نیست. اگر شما سخت بر سر پیشنهاد جدید خود ایستاده‌اید و از نظر شما این یگانه راه حلی است که تمام تشکیلات می‌پذیرد می‌توانید آن را امتحان کنید. حداقل در میان رفقای که بآن اعتماد دارند. ببینید نتیجه چه می‌شود؟ من و حتی قاعدتاً خود شما هم نباید تردید داشته باشید که نتیجه چه خواهد شد.

در پاسخ به پیشنهاد ۵۰-۵۰ (پیشنهادی که نامش در نامه مذکور کنفرانس سراسری گذاشته شده) من به آن رفقا و رفیقی که از آن پشتیبانی می‌کنند صمیمانه می‌گویم:

رفقای عزیز

خیر و صلاح شما، ما، همه سازمان و همه جنبش‌مادر این است که هر ارگان مافوق کمیته مرکزی برای هر نوع تصمیم‌گیری در باره هر مسأله‌ای که قرار است تشکیل شود بر اساس و در چارچوب کلیات طرح‌های مصوب ۶۶ و ۷۶ تشکیل گردد. ما ارگان صلاحیت‌دار دیگری نداریم و نمی‌توانیم داشته باشیم که از این ارگان به اراده واقعی نیروهای سازمان نزدیک تر باشد. بیایید قلم دست بگیرید و این دموکراسی موجود در سازمان را وسیله و اهرم طرح و دفاع از اندیشه و نظر خود قرار دهید.

## رفقای عزیز

مطمئن باشید که شناخت ما از تشکیلات و از شرایط شناخت رفقای که به مصوبات ۶۷ اعتراض دارند و آن را از بیخ و بن رد می کنند قابل مقایسه نیست. بر آنهایی توان زیاد تقصیر گرفت اما نباید سر نوشت سازمان هم تابع فشار کسانی گردد که کمتر شناخت و احاطه ای بر شرایط فعالیت سازمان و مشکلات کار مخفی دارند. بجای انتشار نامه هائی که ربطی به موضوع ندارد و فضا را نیز قطعاً برای رسیدن به نتایج معقول سنگین تر می کند بیابید طی مقالاتی که با امضای خود می نویسید از ارزیابی ها، از پیشنهادهای، از راه حل هائی که طی ۴ سال کار در کمیته مرکزی بآن رسیده اید در تشکیلات دفاع کنید. اینکار متأسفانه تاکنون انجام نشده و در ذهن بسیاری رفقای خوب ما این فکر را بوجود آورده است که گویا مسایل دیگری مطرح است.

## رفقای عزیز

مطمئن باشید در پاسخ به اعتراضی که خود می دانید و شناخت دارید که قانع کننده نیست و ناشی از عوامل دیگری است دست کشیدن از راه حل های اصولی و طرح پیشنهادهائی که فیر قابل دفاع اند نه نو اندیشی است و نه دموکراسی طلبی. اینکارها مشخصاً به رشد در هم اندیشی و تهتت در کمیته مرکزی و تشکیلات کمک می کند و خودکامگی را بجای دموکراسی رواج خواهد داد.

نظر قطعی و مشخص من اینست که یگانه راه نجات سازمان، یگانه راه تشکیل ارگانی صلاحیتدار مانوق کمیته مرکزی برای هر نوع تصمیم گیری در هر زمینه ای تشکیل ارگانی است که در چارچوب مصوبات ۶۶ و ۶۷ فراخوانده می شود. یا چنین ارگانی می تواند تشکیل شود و تشکیل خواهد شد و یا هیچ ارگان دیگری که بتواند حمایتی از آن وسیع تر را در تشکیلات بوجود آورد و یا حداقل متعلق به تمام سازمان باشد تشکیل نخواهد شد. پیشنهاد مشخص من و مصوبه مهم پلنوم اسفندماه ۶۷ کمیته مرکزی اینست که رفقای عزیز ”همه با هم بازگردیم به مصوبات پلنوم های شهریور ۶۷ و مهر ۶۶ و در راه کار بست آنها دست در دست یکدیگر صمیمانه تلاش ورزیم“ جز این هیچ راه دیگری نیست.

کدام ایرادها و نکته های پیرامون این نظر بگوش میرسد؟

گفته می شود وضع فعلی با وضع سازمان در شهریور ۶۷ تفاوت کرده بدون تغییر وضع موجود نمی توان همان تصمیمات را اجرا کرد. از جمله گفته می شود در این مدت در حمل در بسیاری جاها تشکیلات جداگانه زده شده و طی نامه هائی نیز از سوی برخی اعضای رهبری بخشی از تشکیلات علیه بخش دیگر بسیج شده است بدون تغییر این اوضاع چگونه می تواند تشکیل یک مجمع به نتایج سودمند بیانجامد. اول باید مناسبات در سازمان هادی شود و بیم انشعاب تخفیف یابد. در وضع فعلی هیچ مصوبه ای قابل اجرا نیست.

بعلاوه گفته میشود پلنوم اسفند با تغییر تناسب آراء در هیات سیاسی کوشیده است یک جناح را تحت سلطه در آورد که تاکنگره یک طرف هر کار خواست بکند. باید وضع بحال سابق برگردد و تاکنگره یک جناح نتواند خط خود را پیش ببرد اگر ترکیب هیات سیاسی همین باشد که هست نمی توان اطمینان داشت که تاکنگره هیات سیاسی مخالفان فکری خود را قلع و قمع نکند و نکوشد که کنگره ای عاری از اختیار تشکیل دهد. در وضع فعلی هیچیک از مصوبات کمیته مرکزی قابل اجراییست. در قبال این تذکرات چه باید گفت؟

واقع بینانه اینست که آری با ادامه تبلیغات منفی و کاملاً خصمانه ای که از طریق نامه ها علیه بخش دیگری از سازمان اشاعه داده میشود و با روند جداسازی تشکیلات در خارج (در داخل نه این کار مقدور است و نه کسی به آن تن می دهد) امکان حفظ وحدت رهبری و برگزاری پیروزمندانانه اجلاس های عالی سازمانی تضعیف می شود. صحیح، خردمندانه و مسئولانه است که به این نوع اقدامات پایان داده شود. توصیه دیروزین، امروزین و همیشگی من به همه رفقا این بوده و هست که از این اقدامات تا به آخر اجتناب شود. اما این گفتن ها و توصیه ها فقط در حد حرف باقی می ماند هر گاه از جانب رفقای سازماندهنده آن پذیرفته نشود. و خوشبختانه یا متأسفانه جز این توصیه ها و استدلال ها (نه امروز و نه هیچ روز دیگری) هیچ کار دیگری نباید کرد. من به رفقای که نگرانند در وضع فعلی کنگره با هر اجلاس عالی دیگری تشکیل شود سازمان آسیب بیشتری خواهد دید می گویم: مطمئن باشید اگر چنین نکنیم فردا دیگر هر کار دیگری برای حفظ تمام رفقا در سازمانمان بسیار دیر خواهد بود. تجربه نشان می دهد که گذشت زمان و تاخیرها شرایط بهتری برای تشکیل اجلاس های عالی فراهم نخواهد آورد. تعویق کنگره و یا مجمع صلاحیتدار مسلمانان با مشکلات بیشتری مواجه می کند.

از این نظر باید هم منطقیاً بپذیریم که تبلیغات منفی علیه یکدیگر، درست کردن تشکیلات در تشکیلات و یا زمین گذاشتن مسئولیت ها را متوقف کنیم. این کار اگر صورت پذیرد مسلماً فضای بسیار بهتری برای فراخواندن اجلاس ایجاد میشود. اما من شخصاً فکر نمی کنم بدلیل ادامه روند های منفی بخواهیم فعلاً تا توقف این روندها از فراخواندن اجلاس خودداری کنیم، ارزیابی من این خواهد بود که این روندهای منفی را ادامه خواهند داد و این کار در آینده امکان تشکیل هر گونه اجلاس همگانی را دشوارتر می کند.

در باره اینکه گفته می شود "بعلاوه مساله اصلی چگونگی هدایت سازمان تا تشکیل اجلاس است و همه چیز تابع آن است" چه باید گفت:

همانطور که گفتم منظور از این حرف اشاره به تغییری است که در نتیجه رای گیری برای انتخاب هیات سیاسی در پلنوم اسفند کمیته مرکزی در ترکیب آراء هیات سیاسی رخ داده است. منظور اینست

که چنانچه توافقات شهریور ۶۷ و مهر ۶۶ اجرا شود اولین شرط آن اینست که توافق مهر ۶۶ در مورد دهم تغییر ترکیب هیات سیاسی نیز محترم شمرده شود.

من شخصاً نمی توانم درک کنم که چطور ترکیب کنگره سازمان که در مهر ۶۶ و شهریور ۶۷ مورد اتفاق آرای کمیته مرکزی قرار گرفته است چگونه می تواند به ترکیب هیات سیاسی مربوط شود. منطق این ارتباط برای من روشن نیست. علاوه بر این برای من قابل درک نیست که چگونه می توان اعضای رای دهنده ارگانها را وادار کرد که چه کسانی را انتخاب کنند و چه کسانی را انتخاب نکنند. حق رای آزادانه هیچ یک از رفتار ادر هیچ یک از اجلاس هائمی توان و نباید محدود کرد. اعضای صاحب رای اجلاس ما می توانند رای بدهند که اساساً رای گیری صورت نگیرد. اما هرگاه قرار بر این شد که رای گیری صورت گیرد آنگاه طبیعتاً هر رفتی رای خود را خواهد نوشت و نتیجه رای گیری برآیند آراء ارائه شده خواهد بود. در پلنوم اسفند هم دقیقاً همین کار صورت گرفته است.

اما این روی حقیقت است. روی دیگر حقیقت آنست که در هیات سیاسی و کمیته مرکزی یک وضع خاص پیش آمده. هدهای از رفتار اعلام کرده اند که آنها یک جناح هستند و معتقدند که بقیه کمیته مرکزی هم یک جناح دیگر است. رفتای امضاءکننده نامه ۶ نفره می نویسند در هر حال در نتیجه رای گیری در کمیته مرکزی ۵ رای از ۱۰ رای هیات سیاسی که در اختیار ما بود به ۳ رای نافذ تقلیل یافته است. و با ۳ رای نمی توان جلوی ۵ رای "جناح مقابل" را گرفت. این رفتار معتقدند که بعلت شکل گیری جناح در دستگاه رهبری دیگر نمی توان سازمان را بر اساس رهبری کرد. باید بر اساس توافق باشد.

من فکر می کنم این واقعیت را دیگر نه می توان انکار کرد و نه می توان فقط با آن مخالفت کرد. واقع بینی حکم می کند که فعلاً حداقل برای یک مرحله دیگر نمی توان دستگاه رهبری سازمان را از طریق نادیده گرفتن جناح بندی در آن هدایت کرد. این وضع البته مطلوب نیست و ناقض دموکراسی و پنهان کننده تنوع افکار است. اما وقتی هدهای از اعضای رهبری هزم خود را جزم کنند که جناح تشکیل دهند و در عمل نیز چنین کنند یا باید لزوماً روش های دیگری جز توسل به رای برای هدایت امور سازمان در پیش گرفته شود. یا باید هذر "جناح" خواسته شود به جرم تشکیل فراسیون و نقض مقررات سازمانی در کمیته مرکزی اعضای آن جناح تصفیه شوند. کاری که هملا به انشعاب هدهی دیگری از سازمان منجر می شود.

من طرفدار راه حل دوم نیستم. زیرا هملا این کار جبهه مبارزه سازمان علیه رژیم و در راه دموکراسی راه از طریق شکستن سازمان تضعیف می کند و هزار مصیبت دیگر بیار می آورد. من در این باره در مطلبی جداگانه مفصلاً صحبت کرده ام.

راه حل منطقی اینست که شرایط لازم برای هدایت سازمان بر اساس توافق فراهم شود (در این باره)

نیز من در مطلبی جداگانه مفصلاً نظر خود را نوشته‌ام) و برای هدایت سازمان بر اساس به رسمیت شناختن حق رای آزادانه برای تمام اعضای سازمان در تمام ارگانه‌های رهبری سازمان زمان بیشتر و تلاش بیشتر مصرف گردد و حل آن به آینده دورتر موکول گردد.

طبعاً پیداست که هرگاه قرار باشد دستگاه رهبری سازمان بر اساس به رسمیت شناختن «جناح ۱» و توافق اداره شود دیگر مسأله تعداد رای و اساساً خود مسأله رای اعضای رهبری ارگانه مطرح نیست و نمی‌تواند مطرح باشد. رای افراد در اینصورت نه در اجلاس ارگان‌های رهبری، بلکه در اجلاس رهبری جناح نافذ است و می‌تواند ارائه شود. در اجلاس‌های رهبری تنها مذاکره برای رسیدن به توافق و یافتن راه حل‌های مورد قبول طرف‌ها صورت می‌گیرد.

تاکید می‌کنم این وضع، وضع مطلوبی نیست. اما برای رسیدن به وضع مطلوب باید راه معینی را طی کرد. من با صراحت و روشنی اعلام می‌کنم صلاح سازمان در وضع فعلی آنست که تاکنگره تصمیمات ارگانه‌های رهبری چنانچه مورد مخالفت رفقای نویسنده نامه گرفته قرار گیرد با اجرا گذاشته نشود. در وضع فعلی بسود سازمان است که مخالفت صریح رفقای نویسنده نامه منجر به تعلیق تصمیم مربوطه شود. در وضع فعلی نباید این برداشت در سازمان شکل گیرد که گویا مسئولیت حفظ سازمان و پاسداری از موجودیت و وحدت آن فقط وظیفه بخشی از رفقای ماست. منطقی و مسئولانه آنست که چنانچه یک بخش از رفقای رهبری سازمان باین یا آن اقدام معین مخالفت می‌کنند بقیه رفقای رهبری بخاطر حفظ سازمان رای مثبت خود را به رای محتج بدل سازند و راه حل دیگری را برای مسأله موجود جستجو کنند. نحوه اجرای این نظر البته بسیار مهم است. برای اینکه اعتمادها احیا و تقویت شود و اساساً بتوان به شیوه فوق سازمان را تاکنگره هدایت کرد و اوضاع رهبری تمام رفقای رهبری سازمان در تمام جلسات تصمیم‌گیری فعالانه شرکت کنند و انضباط کار در دستگاه رهبری واقعاً رعایت شود. باید هر رفتی برنامه ریزی کارهای خود را مشخصاً تابع برنامه ریزی عمومی دستگاه رهبری سازمان سازد و این امر دقیقاً رعایت شود. ثانیاً الزاماً باید موضوعی که از جانب یک بخش متشکل از دستگاه رهبری سازمان و تو می‌شود با توضیحات کافی در باره ضرورت اتخاذ آن تصمیم و دلایل مخالفت با آن به تشکیلات گزارش شود. بسیار مناسب خواهد بود چنانچه از طریق نمونه پرسشی در سازمان پیرامون آن موضوع مورد اختلاف نظر سنجی شود. این کار به تک تک اعضای دستگاه رهبری کمک می‌کند در باره مسائل مسئولانه تر و دقیق‌تر نظر بدهند.

بدین ترتیب خلاصه می‌کنم:

صحیح و عادلانه است که تک تک اعضای رهبری سازمان بویژه از طریق بولتن و فاداری، استدلال و منطق خود را در دفاع از مصوبات ۶۶ و ۶۷ بنویسند و خواهان اجرای آن شوند. یگانه راه نجات سازمان



اجرای مصوبات و توافقات ۶۶ و ۶۷ و فراخواندن جلسه صلاحیتدار بر همان اساس است. این جلسه صلاحیتدار فعلا برای اظهار نظر قطعی روی ضوابط کنگره و تصمیم گیری در باره طرحها و پیشنهادهائی است که در سازمان برای شیوه تشکیل و ترکیب کنگره فراخوانده میشود (البته از نظر من این آرگان حق دارد در باره همه چیز تصمیم بگیرد).

چنانچه عنوان شود تا تشکیل این اجلاس سازمان چگونه باید اداره شود، من فکر می کنم صحیح آنست که پذیرفته شود هرگاه یکبخش متشکل در دستگاه رهبری سازمان یا این نظر مشترک و قاطعانه مخالفت می کنند ضمن انتشار گزارشی دقیق موقوف در تفکیکات آن نظر باجر گذاشته نشود.

در پایان خطاب به همه رفق اضافه می کنم :

چنانچه مصوبات و توافقات پلنوم های ۶۶ و ۶۷، هلیبر فم شیوه ای که برای هدایت سازمان تا تشکیل اجلاس پیشنهاد می شود، از جانب برخی رفقای رهبری و بخشی از تفکیکات مصرانه کنار گذاشته شود و مجمع دیگری (که تازه هنوز دقیقاً مشخص نیست چه نوع مجمعی است و چگونه ترکیب آن تعیین می شود) پیشنهاد شود و روی آن مصرانه تاکید شود آنگاه پیشنهاد آخر من به رفقای که چنین چیزی را می خواهند بجای جمع مصوب ۶۶ و ۶۷ تشکیل دهند این خواهد بود که رفقای عزیز :

شما که خود ظاهرآ معتقد به اصولیت طرح دیگری برای تشکیل کنگره، کنفرانس، پلنوم و سب (هر نامی می خواهید روی آن بگذارید) هستید صحیح اینست که این پیشنهادها وسیله توجیه امکان پذیر نبودن توافق نشوند و ضرورت انشعاب نشوند. لذا بیائید خود در میان کلیه کسانی که مصوبات ۶۶ و ۶۷ را رد می کنند و مجمع صلاحیتدار دیگری را پیشنهاد می کنند نمایندگان همان مجمع را با همان ترتیبی که خود صحیح می دانید تعیین کنید و سپس با کسانی که فکر می کنند مصوبات ۶۶ و ۶۷ صحیح است و نمایندگان آنها که بر اساس همین ضوابط تعیین می شوند وارد مذاکره و توافق شوید که سازمان را از آن به بعد چگونه و در کدام سمت هدایت کنیم.

زمان را بيموده برای از این پیشنهاد به آن پیشنهاد پریدن از دست ندهیم. تصمیم بگیریم و عمل کنیم. در هم اندیشی بزرگترین ضربه به سازمان است. ما می توانیم و باید سازمان را حفظ کنیم. این یک حرف کلی نیست. برای حفظ سازمان راه حل های عملی و مشخص وجود دارد. ما به بن بست نرسیده ایم و نخواهیم رسید. تنها و قبل از هر چیز لازم است در این دوران سخت، در این دوران بسیار سختی که جنبش شما پشت سر می گذارد همز و روحیه پیش رفتن و اعتماد به یکدیگر در اینکه واقعا چنین همز و روحیه ای داریم در ما نشکند.

\* سیاستمدان به اینکه سازمان ما می تواند وحدت صفوف خود در مبارزه علیه ارتجاع و استبداد و در راه صلح، دموکراسی و سوسیالیسم تا به آخر حفظ کند.

\*- با اطمینان به اینکه سازمان ما باید سازمانی نو، سازمانی باز و همیقا دموکراتیک باشد تا بتواند هم رسالت وحدت نیروی چپ ایران و هم رسالت استقرار دموکراسی در کشور را بر عهده گیرد .

\*- با اطمینان به اینکه تامین حق بیان اندیشه از جمله از طریق بولتن و تامین حق رای از جمله از طریق کنگره در سازمان و مبارزه پیگیر علیه سرکوب هر نیروی سیاسی در کشور و دفاع از آزادی فعالیت آن در کشور نخستین گام‌های است که سازمان ما در راه انجام رسالت بزرگ خود به پیش بر می‌دارد .

بادر و ده‌ای رن‌یقانه - صادق - ۱۴ اردیبهشت ۱۳۶۸